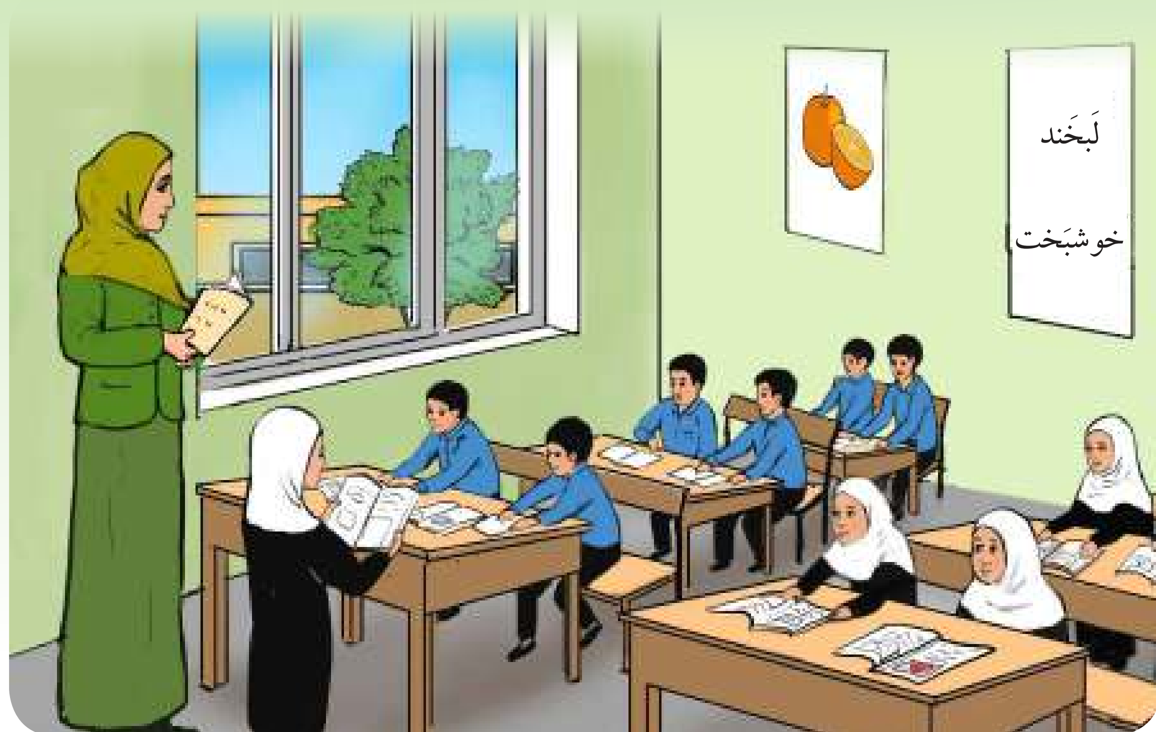
وزارت معارف

دری

صنف اول





دری صنف اول

آ	ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح	خ
د	ذ	ر	ز	ژ
س	ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف	ق
ک	گ	ل	م	ن
و	ه	ء	ی	

سال: ۱۳۹۸هـ. ش.



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی
کور د سولې کور د تورې
دا وطن د ټولو کور دی
د پښتون او هزاره وو
ورسره عرب، گوجر دي
براهوي دي، قزلباش دي
دا هېواد به تل ځلیږي
په سینه کې د آسیا به
نوم د حق مو دی رهبر

دا عزت د هر افغان دی
هر بچی یې قهرمان دی
د بلوڅو د ازبکو
د ترکمنو د تاجکو
پامیریان، نورستانیان
هم ایماق، هم پشه یان
لکه لمر پر شنه آسمان
لکه زړه وي جاویدان
وایو الله اکبر وایو الله اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم



وزارت معارف

دری

صنف اول

سال: ۱۳۹۸ هـ . ش.

مشخصات کتاب

مضمون: دری

مؤلفان: گروه مؤلفان کتاب‌های درسی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری

ویراستاران: اعضای دیپارتمنت ویرایش (ایدیت) زبان و ادبیات دری

صنف: اول

زبان متن: دری

انکشاف دهنده: ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

ناشر: ریاست ارتباط و آگاهی عامهٔ وزارت معارف

سال چاپ: ۱۳۹۸ هجری شمسی

مکان چاپ: کابل

چاپخانه:

ایمیل آدرس: curriculum@moe.gov.af

این کتاب با هم‌کاری و حمایت پروژهٔ (اطفال افغان می‌خوانند) تدوین گردیده است.

پیام وزیر معارف

اقرأ باسم ربک

سپاس و حمد بیکران آفریدگار یکتایی را که بر ما هستی بخشید و ما را از نعمت بزرگ خواندن و نوشتن برخوردار ساخت، و درود بی‌پایان بر رسول خاتم- حضرت محمد مصطفی ﷺ که نخستین پیام الهی بر ایشان «خواندن» است.

چنانچه بر همه‌گان هویداست، سال ۱۳۹۷ خورشیدی، به نام سال معارف مسمی گردید. بدین ملحوظ نظام تعلیم و تربیت در کشور عزیز ما شاهد تحولات و تغییرات بنیادینی در عرصه‌های مختلف خواهد بود؛ معلم، متعلم، کتاب، مکتب، اداره و شوراهای والدین، از عناصر شش‌گانه و اساسی نظام معارف افغانستان به شمار می‌روند که در توسعه و انکشاف آموزش و پرورش کشور نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. در چنین برهه سرنوشت‌ساز، رهبری و خانوادهٔ بزرگ معارف افغانستان، متعهد به ایجاد تحول بنیادی در روند رشد و توسعه نظام معاصر تعلیم و تربیت کشور می‌باشد.

از همین‌رو، اصلاح و انکشاف نصاب تعلیمی از اولویت‌های مهم وزارت معارف پنداشته می‌شود. در همین راستا، توجه به کیفیت، محتوا و فرایند توزیع کتاب‌های درسی در مکاتب، مدارس و سایر نهادهای تعلیمی دولتی و خصوصی در صدر برنامه‌های وزارت معارف قرار دارد. ما باور داریم، بدون داشتن کتاب درسی باکیفیت، به اهداف پایدار تعلیمی در کشور دست نخواهیم یافت.

برای دستیابی به اهداف ذکرشده و نیل به یک نظام آموزشی کارآمد، از آموزگاران و مدرسان دلسوز و مدیران فرهیخته به‌عنوان تربیت کننده‌گان نسل آینده، در سراسر کشور احترامانه تقاضا می‌گردد تا در روند آموزش این کتاب درسی و انتقال محتوای آن به فرزندان عزیز ما، از هر نوع تلاشی دریغ نورزیده و در تربیت و پرورش نسل فعال و آگاه با ارزش‌های دینی، ملی و تفکر انتقادی بکوشند. هر روز علاوه بر تجدید تعهد و حس مسؤولیت پذیری، با این نیت تدریس راآغاز کنند، که در آیندهٔ نزدیک شاگردان عزیز، شهروندان مؤثر، متمدن و معماران افغانستان توسعه یافته و شکوفا خواهند شد.

همچنین از دانش آموزان خوب و دوست داشتنی به مثابه ارزشمندترین سرمایه‌های فردای کشور می‌خواهم تا از فرصت‌ها غافل نبوده و در کمال ادب، احترام و البته کنجکاوی علمی از درس معلمان گرامی استفادهٔ بهتر کنند و خوشه چین دانش و علم استادان گرامی خود باشند.

در پایان، از تمام کارشناسان آموزشی، دانشمندان تعلیم و تربیت و همکاران فنی بخش نصاب تعلیمی کشور که در تهیه و تدوین این کتاب درسی مجدانه شبانه روز تلاش نمودند، ابراز قدردانی کرده و از بارگاه الهی برای آن‌ها در این راه مقدس و انسان‌ساز موفقیت استدعا دارم.

با آرزوی دستیابی به یک نظام معارف معیاری و توسعه یافته، و نیل به یک افغانستان آباد و مترقی دارای شهروندان آزاد، آگاه و مرفه.

دکتور محمد میرویس بلخی

وزیر معارف

فهرست

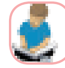
الله جل جلاله

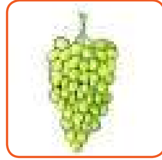
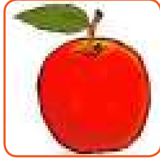
ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

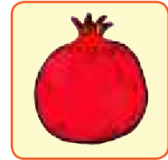
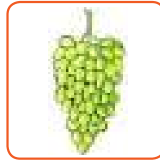
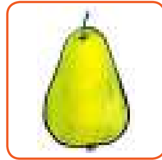


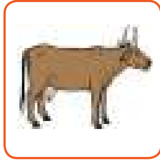
هفتهٔ ۱





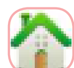
 

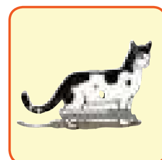
 



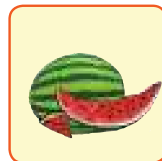


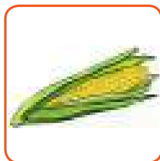










ثریا

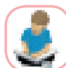


حارث

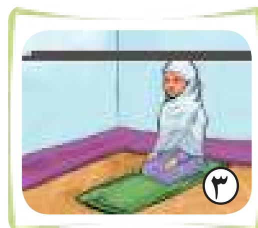






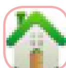


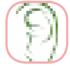
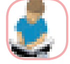

۱

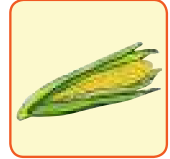
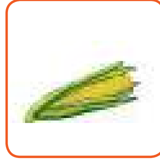
۲

۳

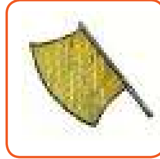
٤

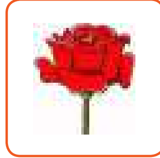
٥

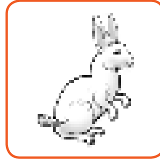


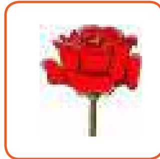



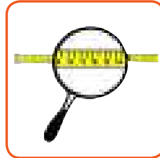
   



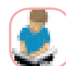


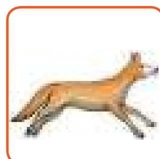


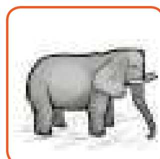


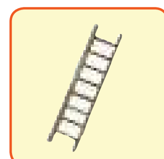
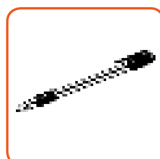




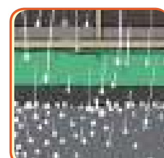


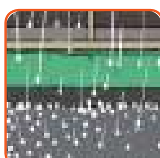





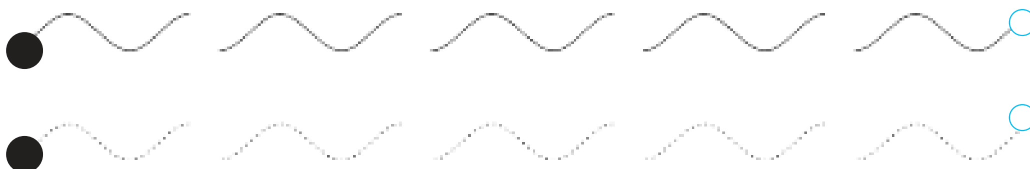


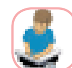










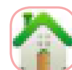



۱

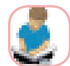

۲

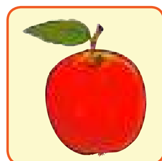
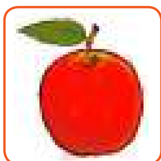
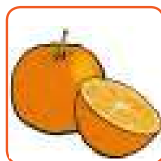

۳

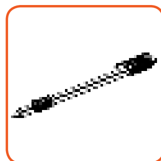

لیسهٔ عالی سلطان راضیه
٤

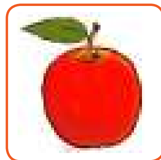


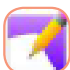
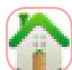


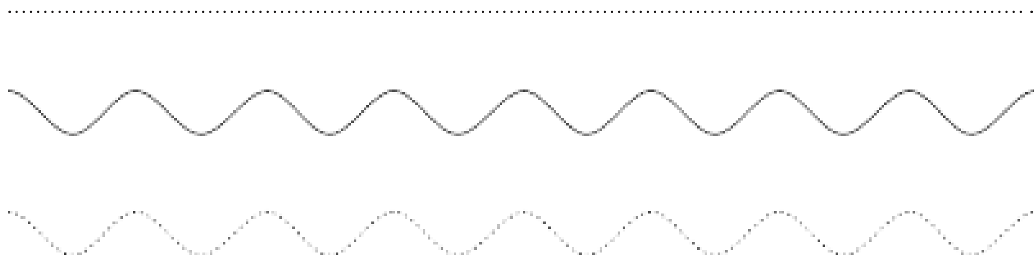



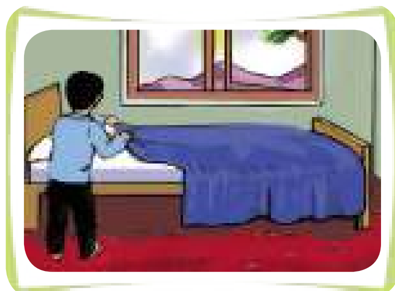
   

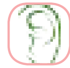
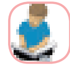


















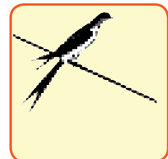
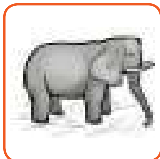


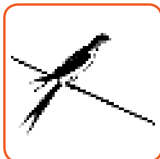








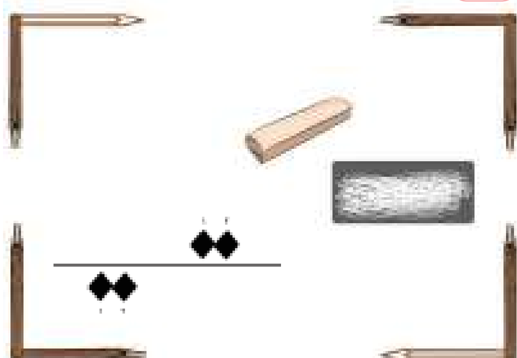





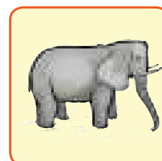
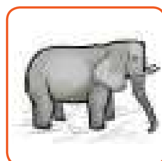




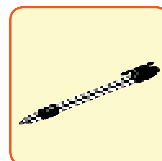


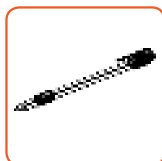


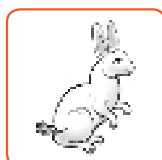


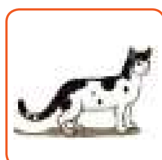




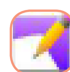






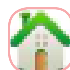










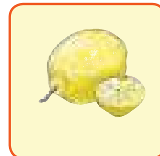



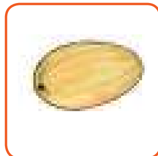


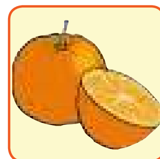


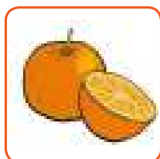
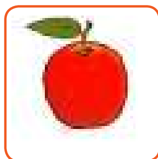


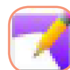


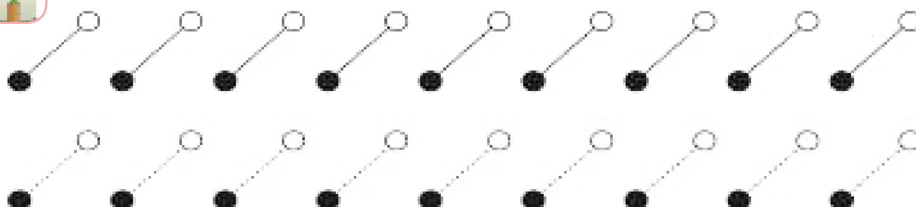


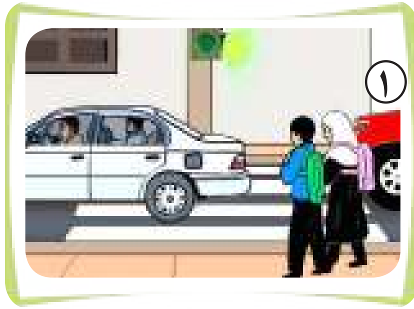





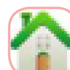



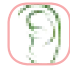


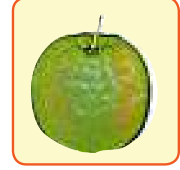


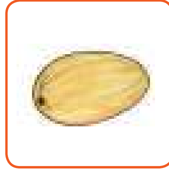
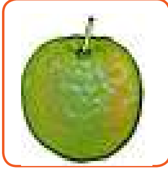









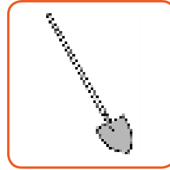





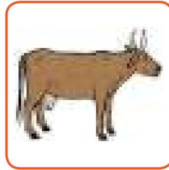


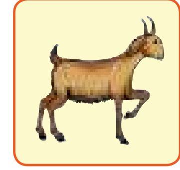


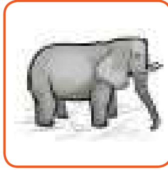








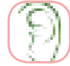


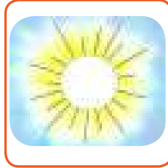




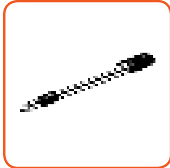




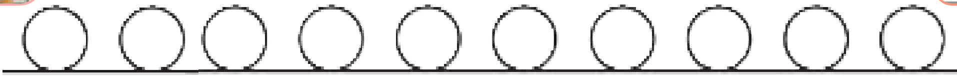


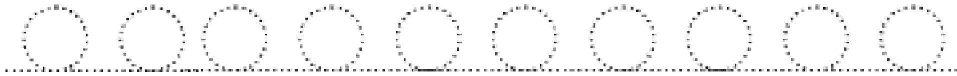

   

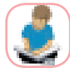
   



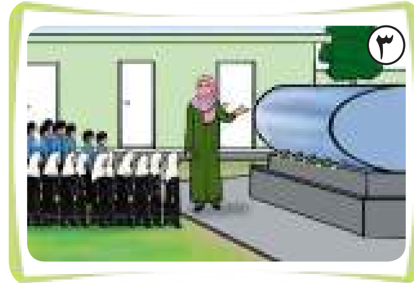







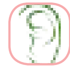

۱


۲

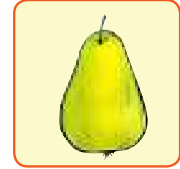
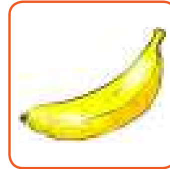
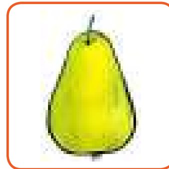

۳


٤



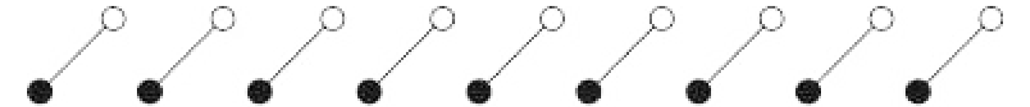
   

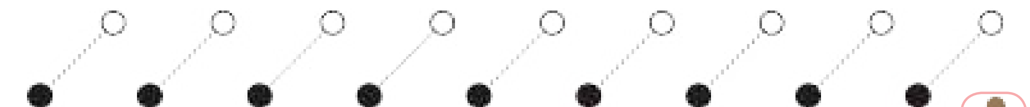
   







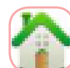


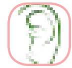








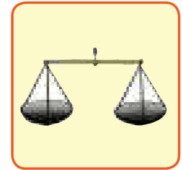


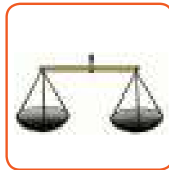
















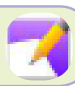








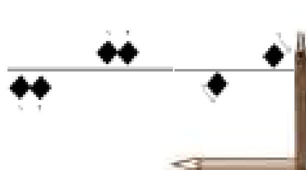
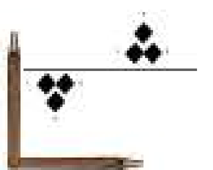


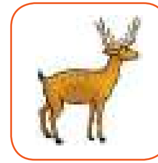


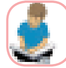




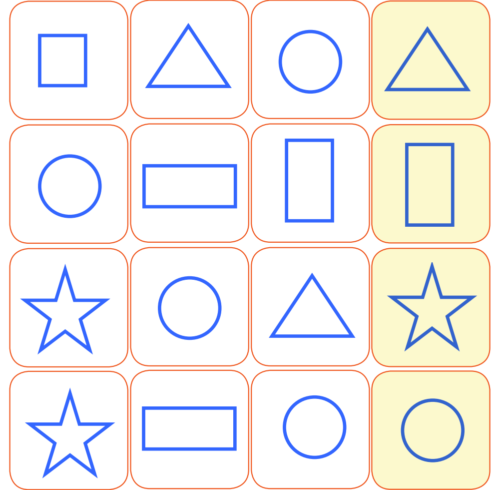



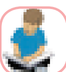
آ	ث	و	آ
ج	ب	آ	ب
و	آ	ل	و
آ	ت	ن	ت





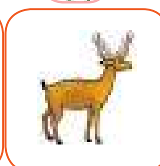
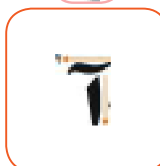


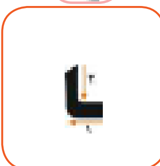


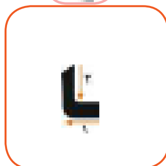












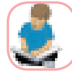

۱
لیسهٔ عالی ملالی

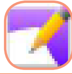

۲


۳

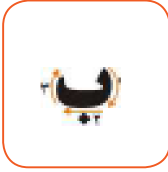

٤



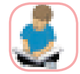







آب	آب

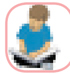


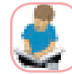


ب	ب	ب	ب	ب	ب
ب	ب	ب	ب	ب	ب
آب	آب	آب	آب	آب	آب

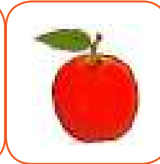
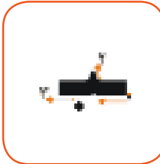
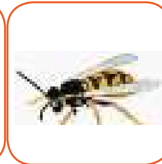
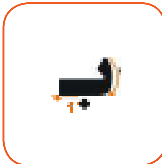
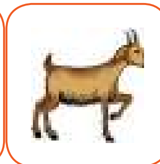




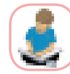




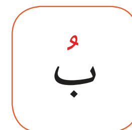




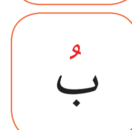
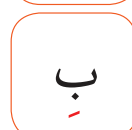


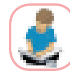
بابا	با با
آب	آب







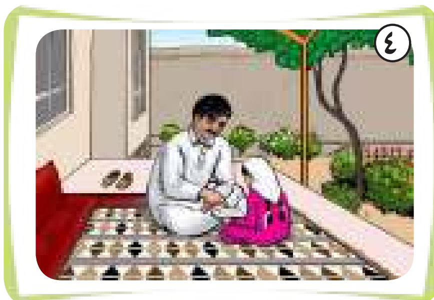








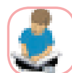
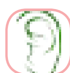
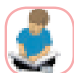


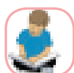


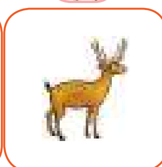
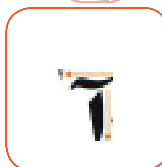


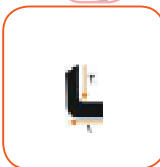


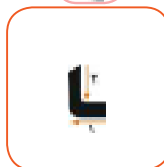


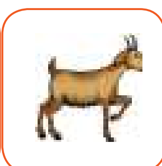




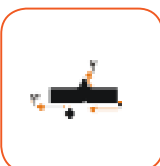
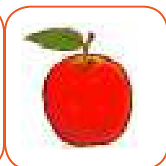
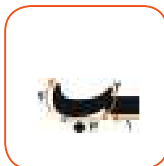


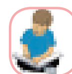









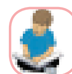





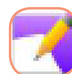




بَ	بِ	بُ
بُ	بَ	بِ
بِ	بُ	بَ

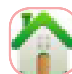
با با	بابا
آب	آب



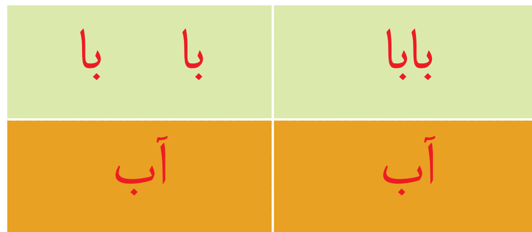




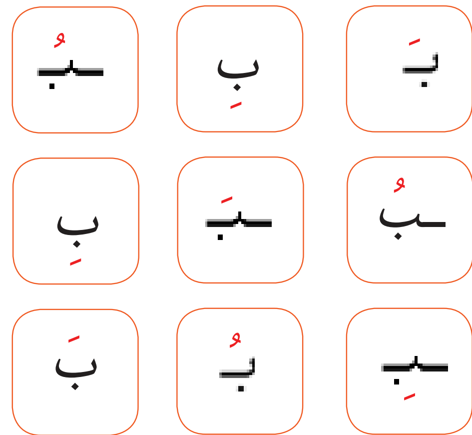




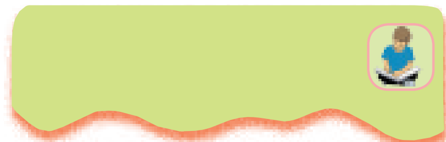


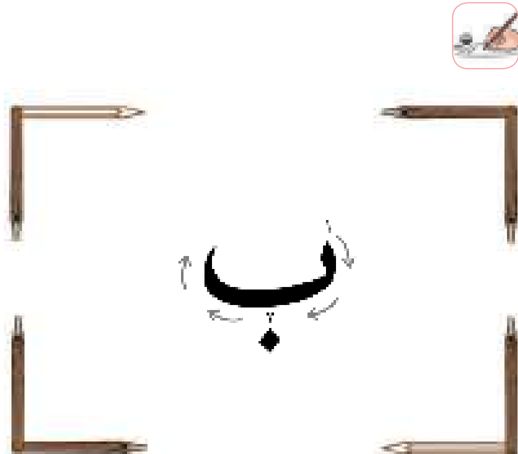


بابا	با با
آب	آب



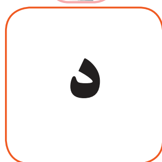
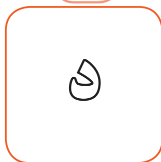




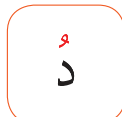


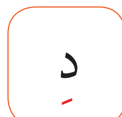


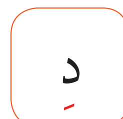
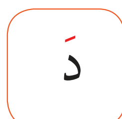
   

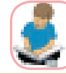
  

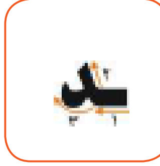
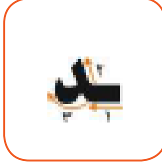
دا دا	دادا
آ باد	آباد
آ داب	آداب

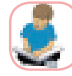






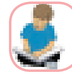
     

دَ	دِ	دُ
ـدِ	دُ	دَ
ـدُ	ـدَ	ـدِ

آباد	آ باد
آداب	آ داب
ابد	ا بد



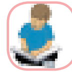
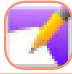


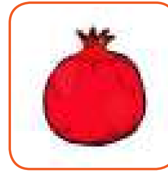
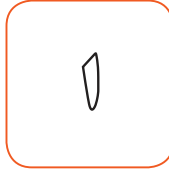
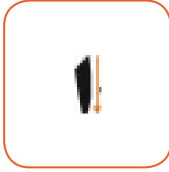


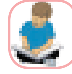


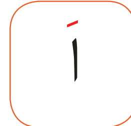
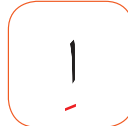
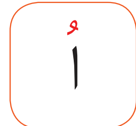


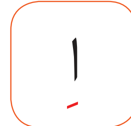
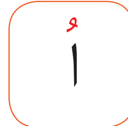
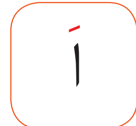


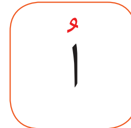
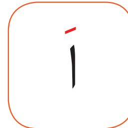
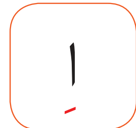
   

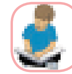
  

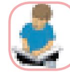
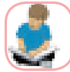
اَ دَب	اَدَب
دا دا	دادا
با با	بابا

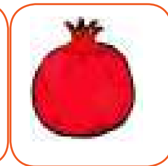
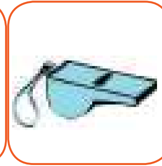
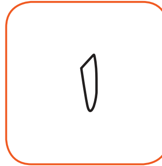
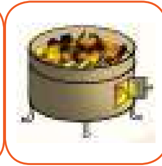
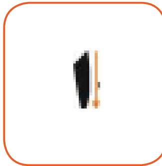


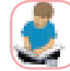


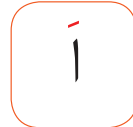
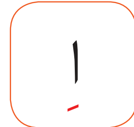
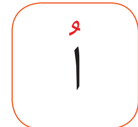
ا ا ا ا	ا ا ا ا
ا ا ا ا	ا ا ا ا
ا ا ا ا	ا ا ا ا
ا ا ا ا	ا ا ا ا

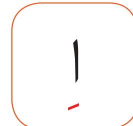
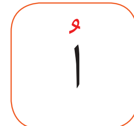
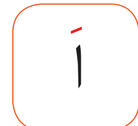


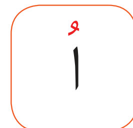
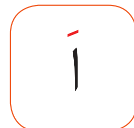
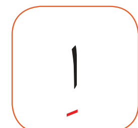
     

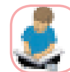
  

اَدَب	اَ دَب
آباد	آ باد
دادا	دا دا





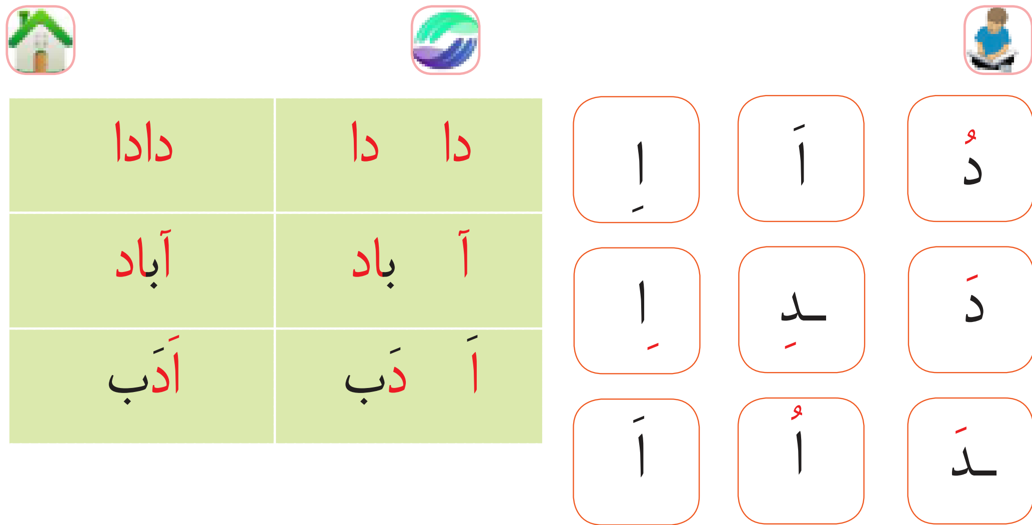








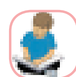

داد
دا دا
آباد
آ باد
اَدَب
اَ دَب
دُ
اَ
اِ
دَ
ـدِ
اِ
ـدَ
اُ
اَ







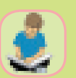




آباد	آ باد
دادا	دا دا
بابا	با با

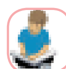
بَ	ـبِـ	ـبِ	دُ
ـدِ	ـبَـ	دَ	دِ
دُ	ـدِ	بُـ	ـبُـ

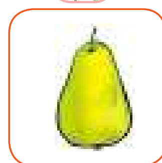
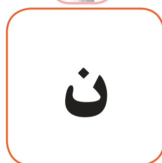
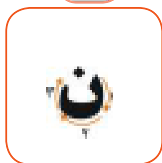




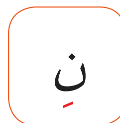




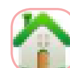
  

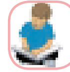
  

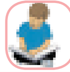
باد　بان	بادبان
بـ　ـدن	بدن
آبـ　ـدان	آبدان



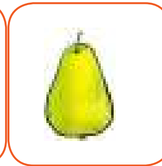
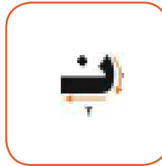


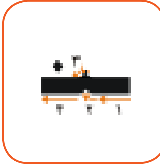
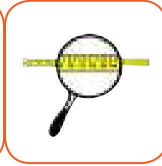


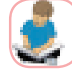





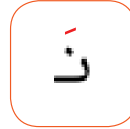
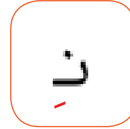
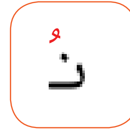
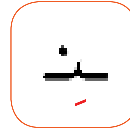
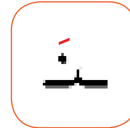
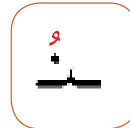


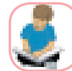





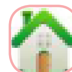


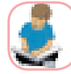
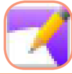

نِدا	نِـ ـدا
دَندان	دَنـ ـدان
بَدَن	بَـ ـدَن

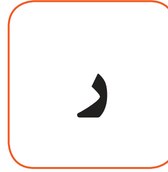
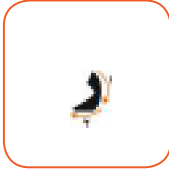






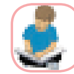
   

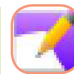
   

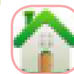
رَ	رِ	رُ
رُ	رَ	رِ
رِ	رُ	رَ

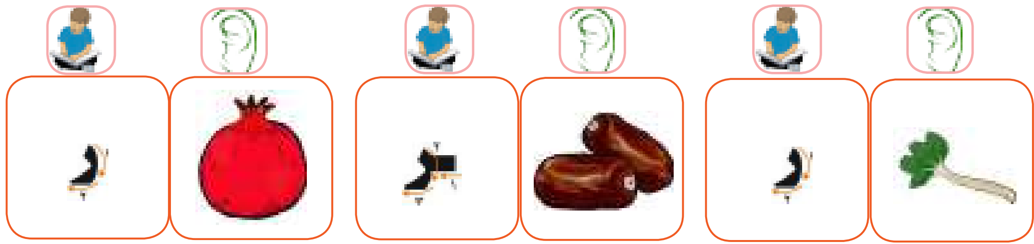
اَ نار	اَنار
دا رَد	دارَد
با ران	باران

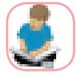




ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر
انار	انار	انار	انار	دارد	دارد	دارد	دارد
ن	ن	ن	ن	ـنـ	ـنـ	ـنـ	ـنـ
ب	ب	ب	ب	ـبـ	ـبـ	ـبـ	ـبـ
د	د	د	د	ـد	ـد	ـد	ـد
آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ

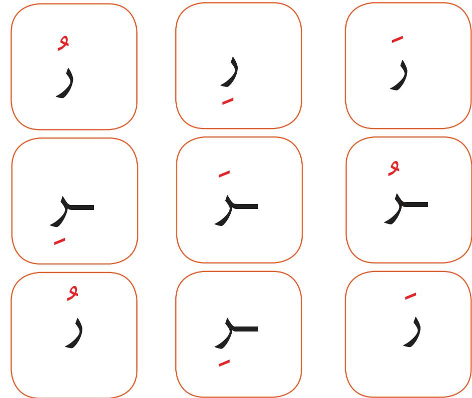




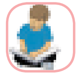








باران	با ران
انار	ا نار
رابَر	را بَر







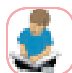
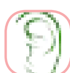
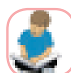


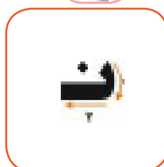


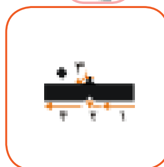


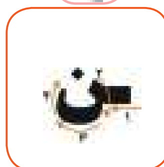


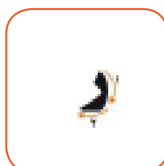


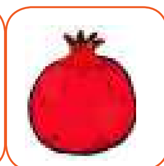
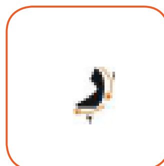





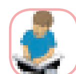





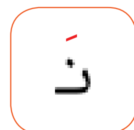
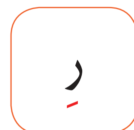
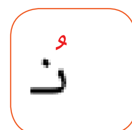
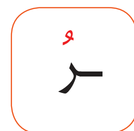


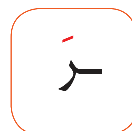
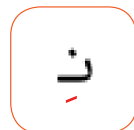
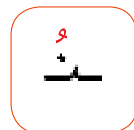
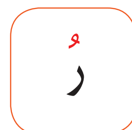







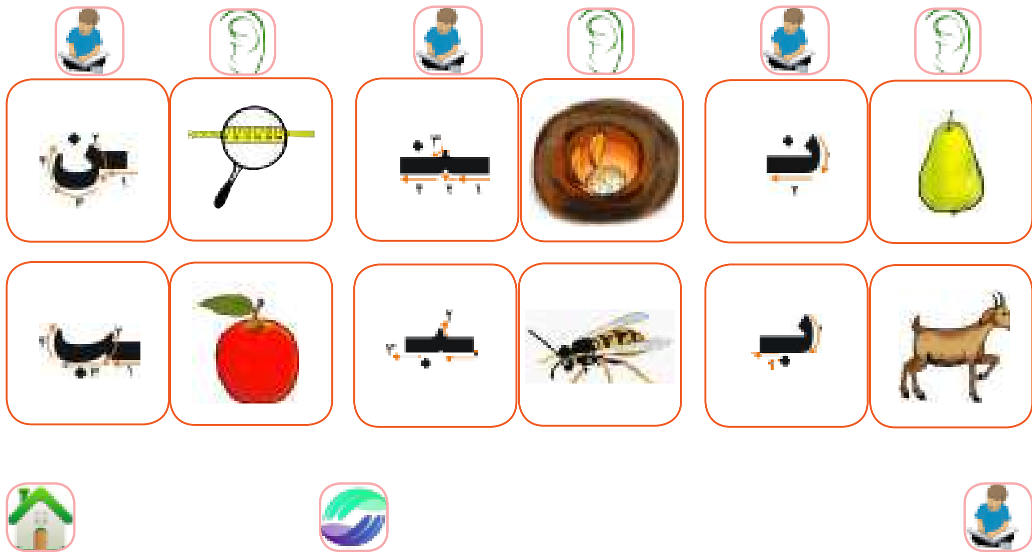
را بَر	رابَر
بار ان	باران
ا نار	انار

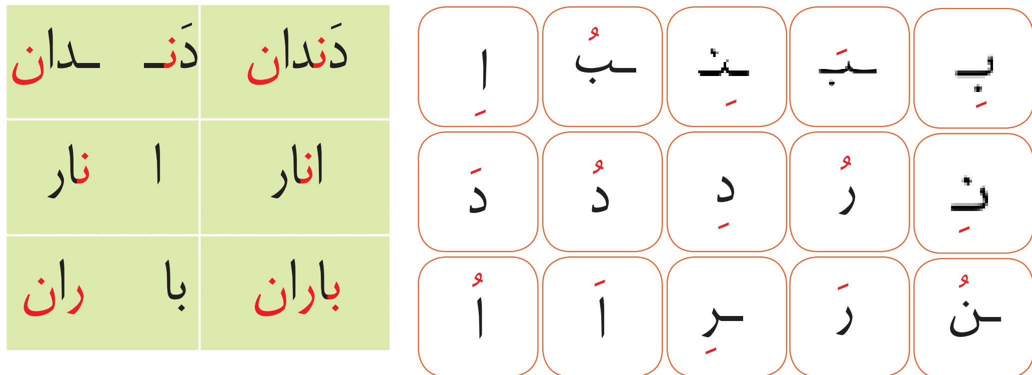






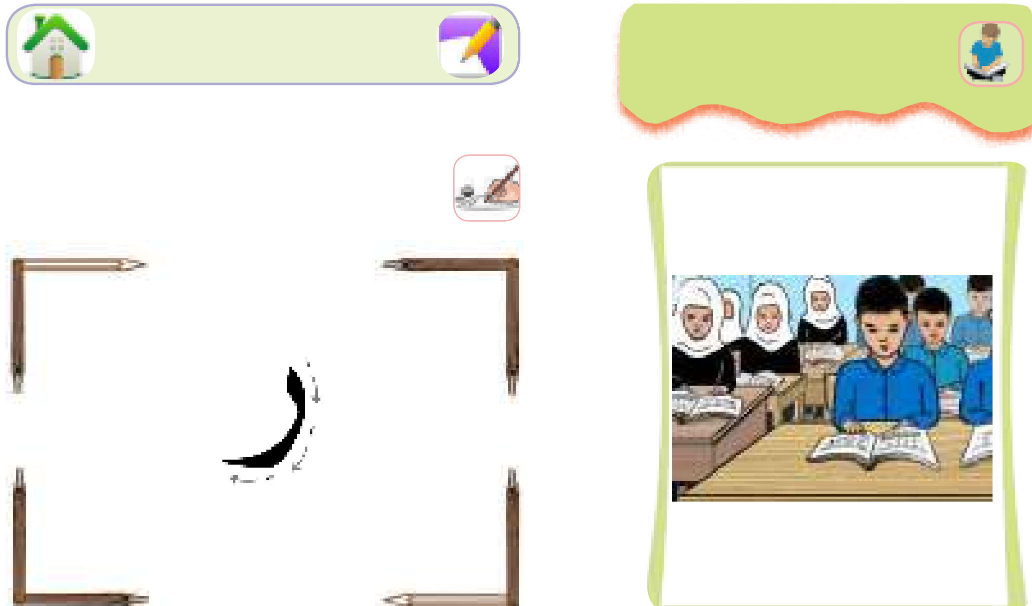




بِـ	ـبَـ	ـنِـ	ـبُ	اِ
نِـ	رُ	دِ	دُ	دَ
ـنُ	رَ	ـرِ	اَ	اُ

دَندان	دَنـ ـدان
انار	ا نار
باران	با ران



وَ دود	وَدود	رَ وان	رَوان
دَ وا	دَوا	دا وود	داوود

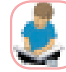
۱– وَدود آب داد.

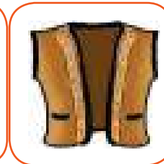
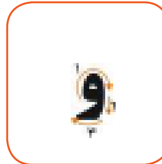
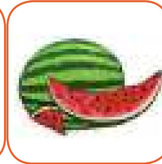
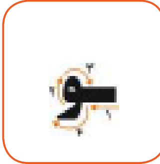
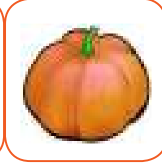
۲– داوود آب آوَرد.

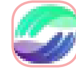






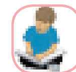
     

وَدود	وَ دود	دارو	دا رو
اَنور	اَنـ ـور	داوود	دا وود

به



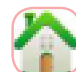
آب

آب در آبدان بود.

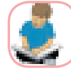
نوربانو آب آوَرد.

او به داوود آب داد.











ه ه ه






رو باه	روباه	بَنـ ـده	بَنده
نا دِ ره	نادِره	بو ره	بوره

۱– نادِره بوره آوَرد.

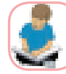
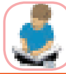
۲– بوره را به داوود داد.

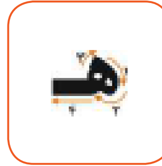
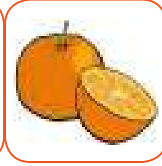
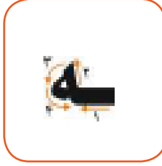


آب



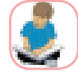


هارون	ها رون	بَهار	بَـ ـهار
نادِره	نا دِ ره	دانه	دا نه



اَنار

اَنار دانه دارد.

هارون اَنار آوَرد.

او به نادِره اَنار داد.









۱- نوربانو ـــــــــــ آوَرد. (رَوان، آب)

۲- آب درـــــــــــ بود. (آبدان، رَوان)

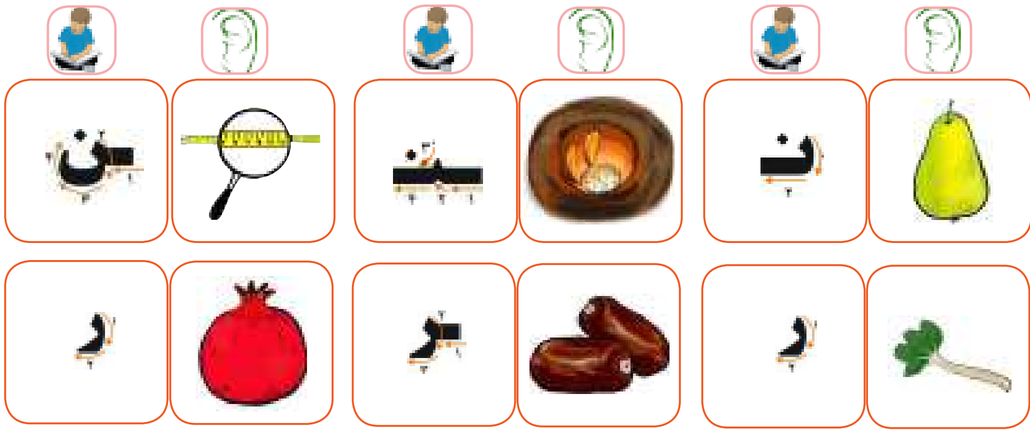
۳- اَنار ـــــــــــ دارد. (دانه، نان)

۴- هارون ـــــــــــ آوَرد. (بَهار، اَنار)

اَنار











اَنار	اَ نار	هارون	ها رون
دَندان	دَنـ ـدان	رابَر	را بَر



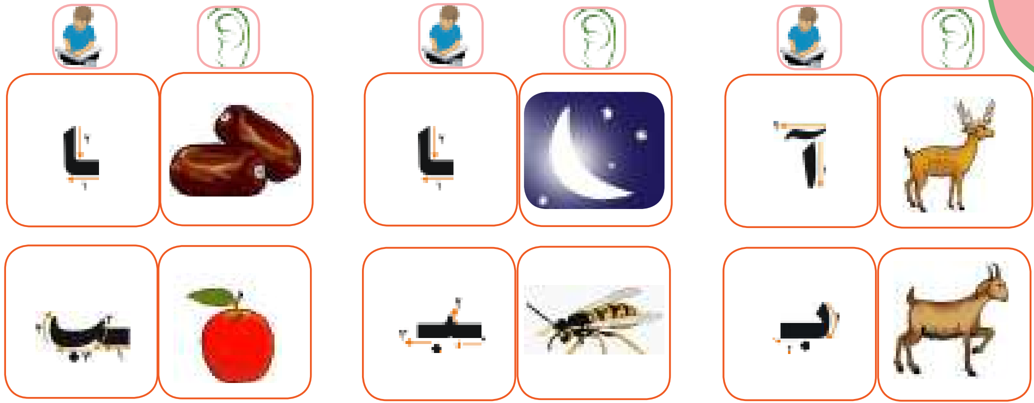




اَنار











آهو	آ هو
روباه	رو باه

بَهار	بَـ ـهار
داراب	دا راب

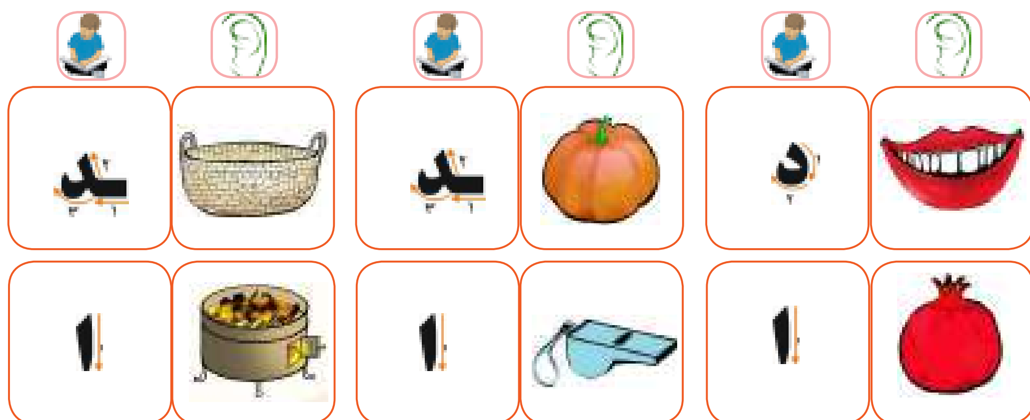
۱- هارون آب آوَرد.

۲- او به آهو آب داد.



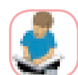









دَندان	دَنـ ـدان	دارو	دا رو
نادِره	نا دِ ره	بابا	با با



دارو

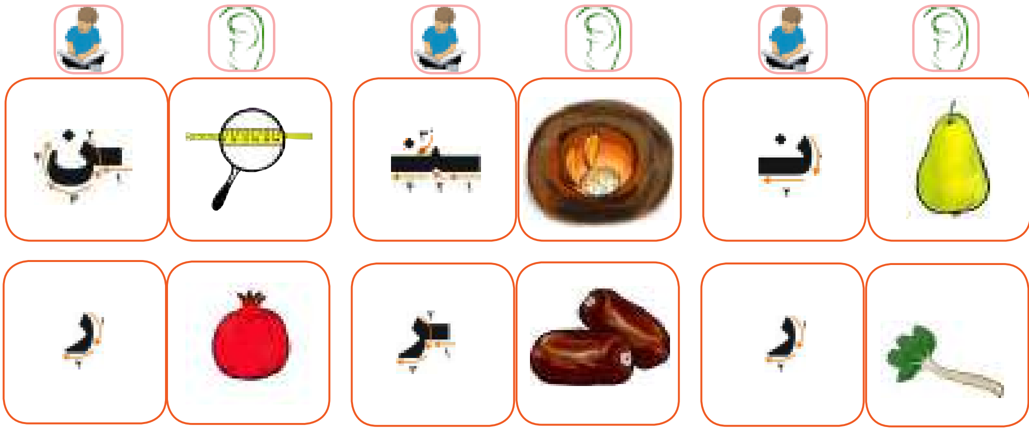
داوود دَندان‌دَرد بود.

نادِره دارو آوَرد.

دارو را به داوود داد.










نا	دِر	نادِر	اَ	نار	اَنار
ها	رون	هارون	رو	باه	روباه

۱– نادِره آمد.

۲– نادِره نان آوَرد.


دارو







وَدود	وَ دود	هارون	ها رون
اَنوَر	اَنـ ـوَر	بَهاره	بَـ ـها ره



نان

هارون و اَنوَر نانوا اَند.

اَنوَر به بَهاره نان داد.

آ	ـا	ـا
ب	ـبـ	ـبـ
د	د	ـد
ر	ـر	ر




۱- داوود ______ دَرد بود. (آب، دَندان)

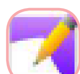
۲- نادره ______ آوَرد. (دارو، آباد)

۳- هارون و انوَر______ اند. (داراب، نانوا)

۴- انوَر به بَهاره______ داد. (نان، داد)

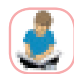


نان






ـن		ـر		ـنـ	
ر		ـر		ر	
و		ـو		و	
ـه		ـهـ		هـ	

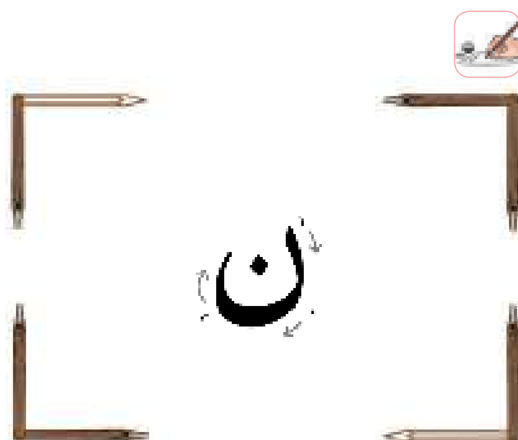


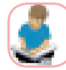

۱– داوود ________ بود. (دندان‌درد، آب)
۲– هارون ____ آوَرد. (اَنار، نانوا)
۳– اَنوَر به ________ نان داد. (بهاره، دارد)
۴– انار ____ دارد. (دانه، رَوان)











س	س	س

او را نو س	اورانوس
هـَ ـوَ س	هَوَس

آ د رَ س	آدرَس
داس	داس

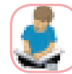
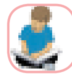
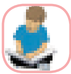
۱– اورانوس داس آوَرد.

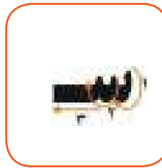
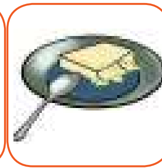
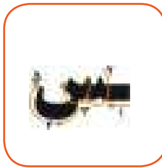
۲– داس را به نَواب داد.







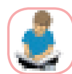
     

سوسَن	سو سَن	سارا	سا را
آسان	آ سان	اَنس	اَ نس

گُرِسنه



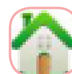
سوسَن

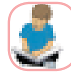
سوسَن نان آوَرد.

سارا گُرِسنه بود.

سوسَن به سارا نان داد.







ت







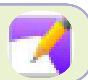
نَـ ـبات	نَبات	بَـ ـرات	بَرات
هِـ ـرات	هرات	بوت	بوت

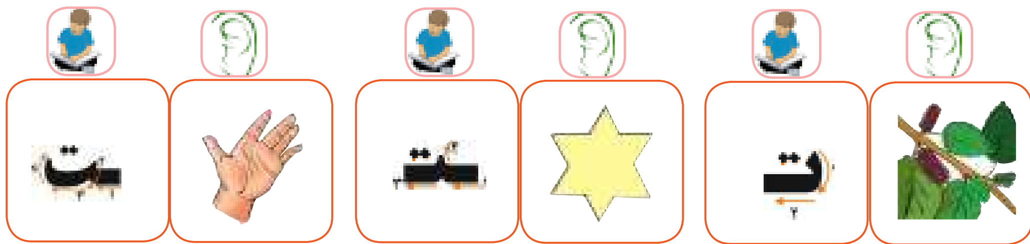
۱- نَبات در سَبَد بود.

۲- بَرات نَبات آوَرد.

 سوسَن








سِـ ـتا ره	سِتاره	تَـ ـبَر	تَـبَر
دَست	دَست	توت	توت

تازه





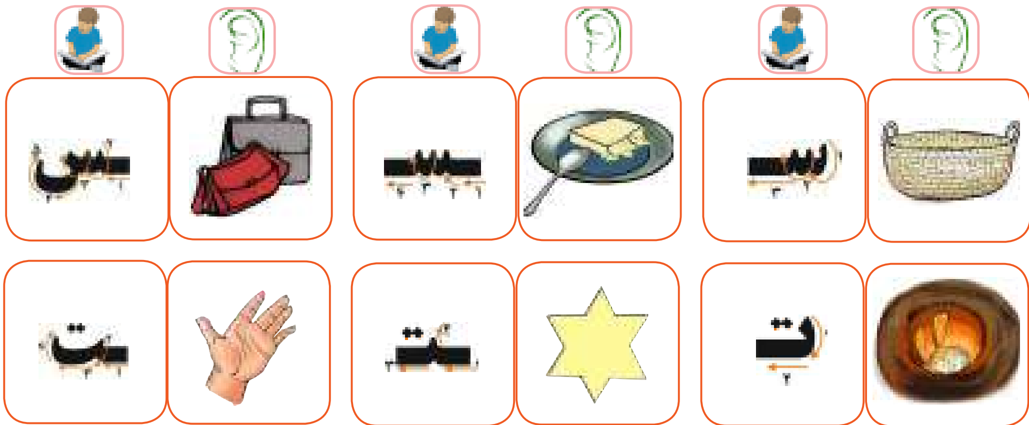
توت

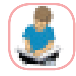
ستاره توت آورد.

توت تازه و سَرد بود.

ستاره به تواب توت داد.







۱– سوسَن ـــــــــ آوَرد.　　　(نان، دَندان)

۲– سارا ـــــــــ بود.　　　(آسمان،گُرِسنه)

۳– ستاره ـــــــــ آورد.　　　(دَست، توت)

۴– توت تازه و سرد ـــــــــ.　　　(بود، تازه)



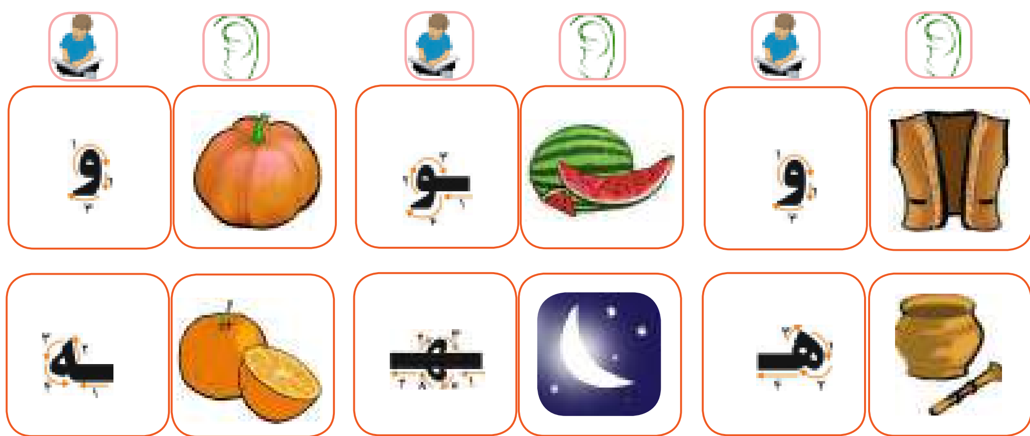
توت











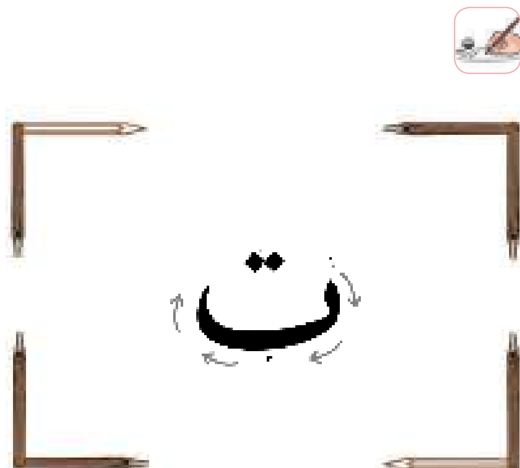


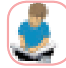

داوود	دا ـ ـوود	بَهار	بَـ ـهار
انور	انـ ـور	ستاره	سـ ـتاره

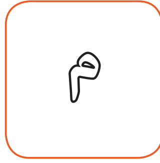

توت







آ رام	آرام
آ دَم	آدَم

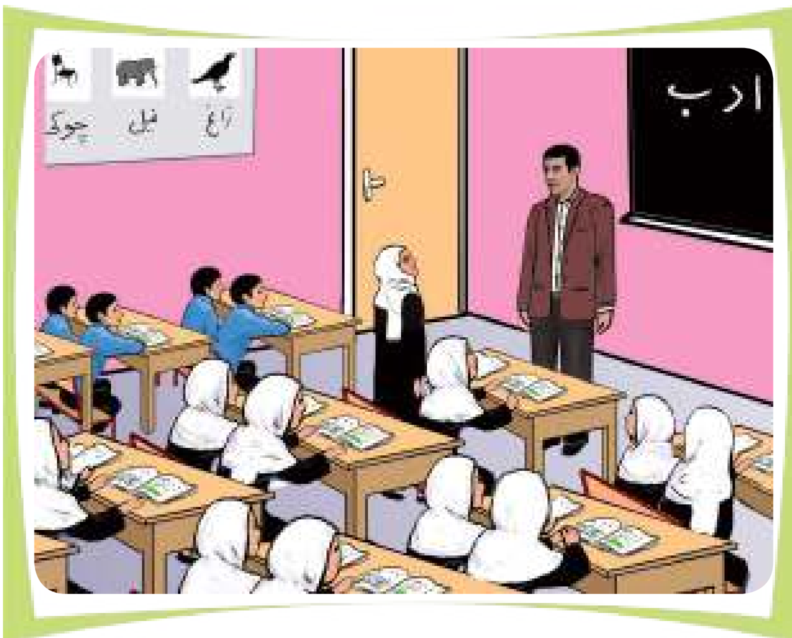


دا رَم	دارَم
با دام	بادام

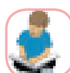
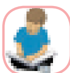
۱– نادِر بادام آوَرد.

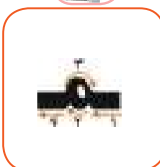
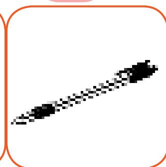
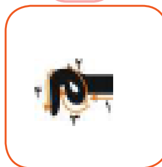
۲– نادر به بَهار بادام داد.







مادَر	ما دَر	تَبَسُم	تـَ بـَ ـسُم
هُما	هُـ ـما	آسمان	آسـ ـمان

مکتب — می‌برد



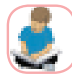
مادَر

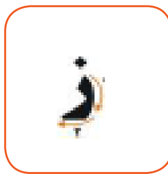
مادَرم مِهربان است.

مادَرم مَن را مکتب می‌بَرد.





زا هِد	زاهِد	اِمـ ـروز	اِمروز
زُهـ رَه	زُهره	آ واز	آواز

می‌روند

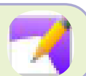
۱– زاهِد برادَرِ زُهره است.

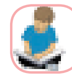
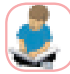
۲– زاهِد و زُهره مکتب می‌روند.

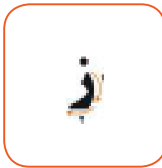
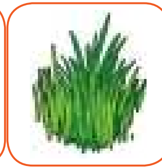
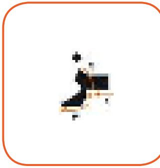
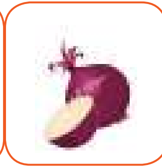
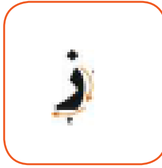


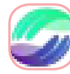
مادَر



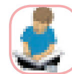
     

زاهِد	زا هِد	تَربوز	تَر بوز
سَبزه	سَبـ ـزه	زَمزمه	زَمـ ـز مه

کِتاب خواند



زاهِد

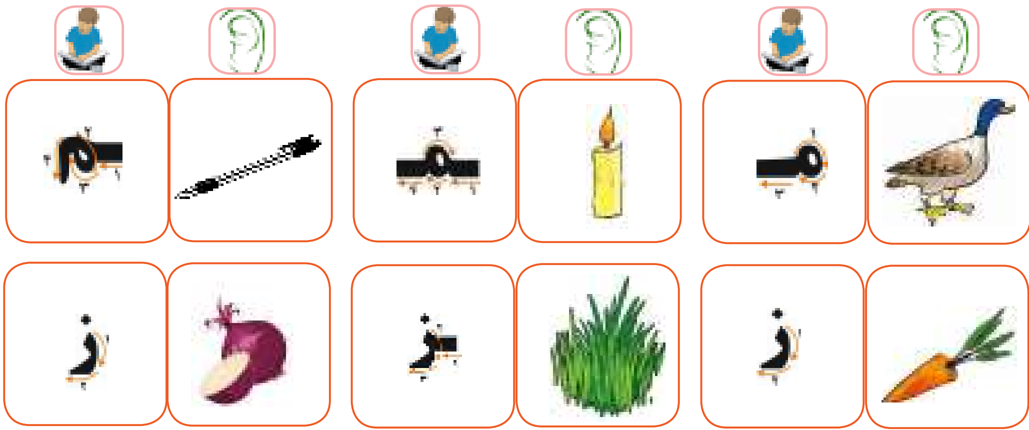
زاهِد کتاب آورد.

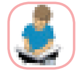
کِتاب را به زَمزمه داد.

زَمزمه کِتاب را خواند.








۱– مادَرَم ـــــــــ است. (مِهرَبان، نَواب)

۲– مادَرَم من را ـــــــــ می‌برد. (دوست، مکتب)

۳– زاهِد ـــــــــ آورد. (کتاب، دانا)

۴– زَمزمه ـــــــــ را خواند. (دارد، کتاب)



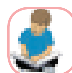
زاهِد

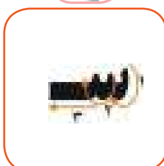
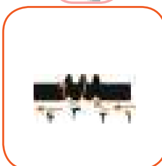
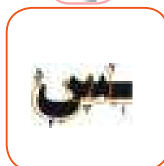


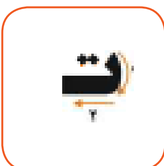
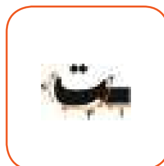






ستاره	سِـ ـتا ره	بَرات	بَـ ـرات
سُهراب	سُهـ ـراب	توت	توت



زاهِد

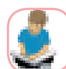










ک | ک | ک

مِسـ ـوا ک	مِسواک
زَر دَ ک	زَردَک

سَـ ـرَ ک	سَرَک
ناک	ناک

دَندان‌هایم | می‌زَنَم

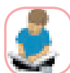
۱– من مِسواک دارم.

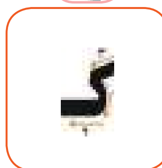
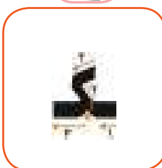
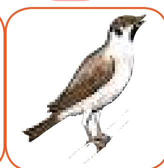
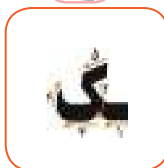
۲– دَندان‌هایم را مِسواک می‌زَنَم.







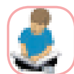
     

کاهو	کا هو	کُمَک	کُـ ـمَـک
مکتب	مکـ ـتب	اَکرَم	اَکـ ـرَم

فایده



کاهو

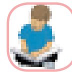
اکرَم کاهو آورد.

کاهو مزه دارد.

کاهو فایده دارد.



کَ ـرُخ	کَرُخ
کاخ	کاخ

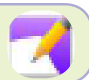
ماهـ ـرُخ	ماهرُخ
سُـرخ	سُرخ

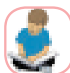
۱– ماهرُخ تربوز آورد.

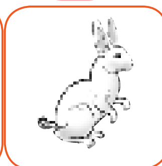
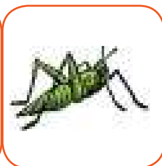
۲– تربوز سرخ بود.

 کاهو



خُرما	خُر ما	مَلَخ	مَـ ـلَخ
دَرَخت	دَ رَخت	ماهرُخ	ماهـ ـرُخ



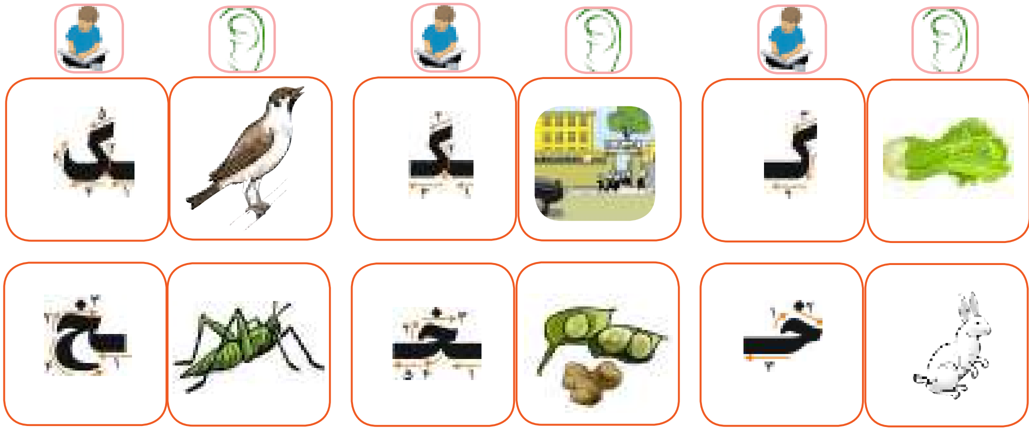
دَرَختِ خُرما

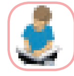
دَرَخت، خُرما دارد.

خُرما مزه دارد.

ماهرخ خُرما خورد.





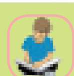


۱- اَکرَم ______ آورد. (کاهو، مکتب)

۲- کاهو______ دارد. (دوا، فایده)

۳- دَرَخت، ______ دارد. (خُرما، کتاب)

۴- ماهرُخ ______ خورد. (دَرس، خُرما)



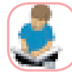
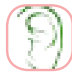
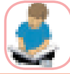
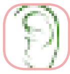
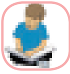
دَرَختِ خُرما

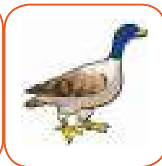
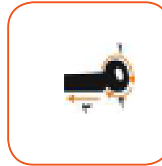
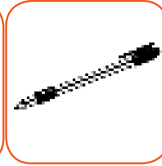








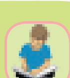
     

سَبزه	سَبـ ـزه
بادام	با دام

زَردَک	زَر دَک
مکتب	مکـ ـتب



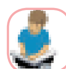
دَرَختِ خُرما

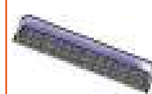






ش ش ش ش

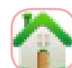
رَ واش	رَواش	مهـ ـوش	مهوش
وَر زِش	وَرزِش	آ رَش	آرَش

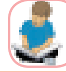
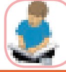
۱- آرَش و مَهوَش ورزش کَردند.

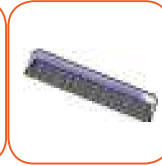
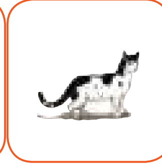
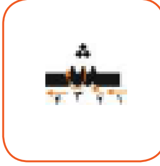
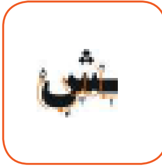
۲- مَهوَش وَرزِش را خوش دارد.

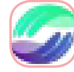






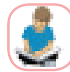
     

شانه	شا نه	کِشمِش	کِش ـمِش
شَمشاد	شَمـ ـشاد	آرَش	آ رَش

شمع | می‌خواندند



شب

شب بود.
آرش و شبنم درس
می‌خواندند.
آرَش شَمع را رَوشن کَرد.
آرَش و شَبنم باهوش
استند.

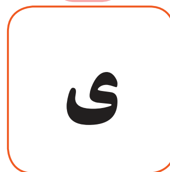


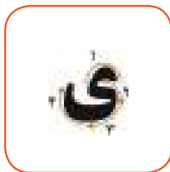















ما ری	ماری	ها دی	هادی
با زی	بازی	بُـ ـخا ری	بُخا ری

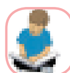
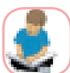
۱- هادی بُخاری آورد.

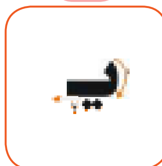
۲- ماری بُخاری را رَوشَن کَرد.


شَب











یاسین	یا ســ ـین	کُرتی	کُر تی
مُنیر	مُـ ـنیر	رَوشَنی	رَو شَـ ـنی

نجار   نجاری



یاسین

یاسین نَجار است.

نَجاری کِسبِ خوب است.

یاسین مِیز و دروازه می‌سازَد.

او نَجاری را دوست دارد.








۱- یاسین ______ است. (تاک، نَجار)

۲- نَجاری ______ خوب است. (کِسب، سَبد)

۳- آرَش شَمع را ______ کَرد. (کشمش، رَوشَن)

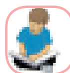
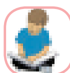
۴- آرش و شبنم ______ می‌خواندند. (آفتاب، دَرس)

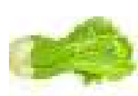
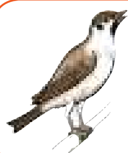


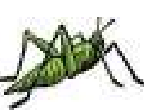
یاسین





کاهو	کا هو	خُرما	خُر ما
مکتب	مکـ ـتب	نخود	نـ ـخود



یاسین

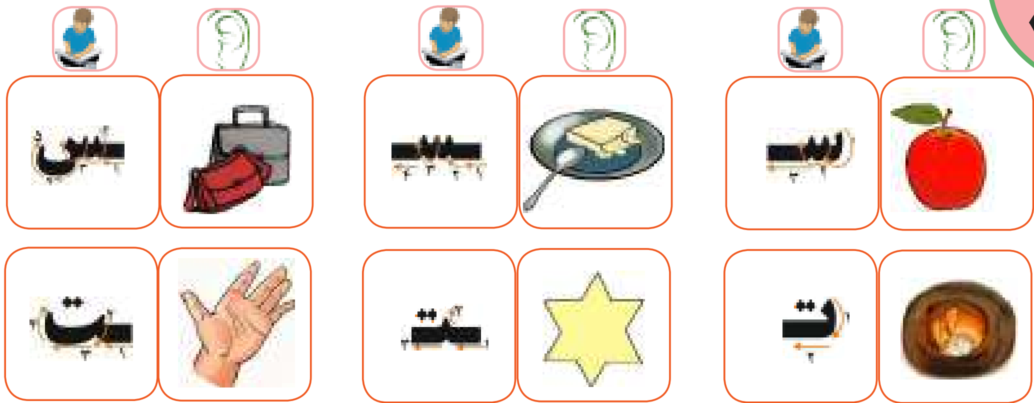













سو سَن	سوسَن	تَـ ـنور	تَنور
مَسـ ـکه	مَسکه	تَـ ـواب	تَواب

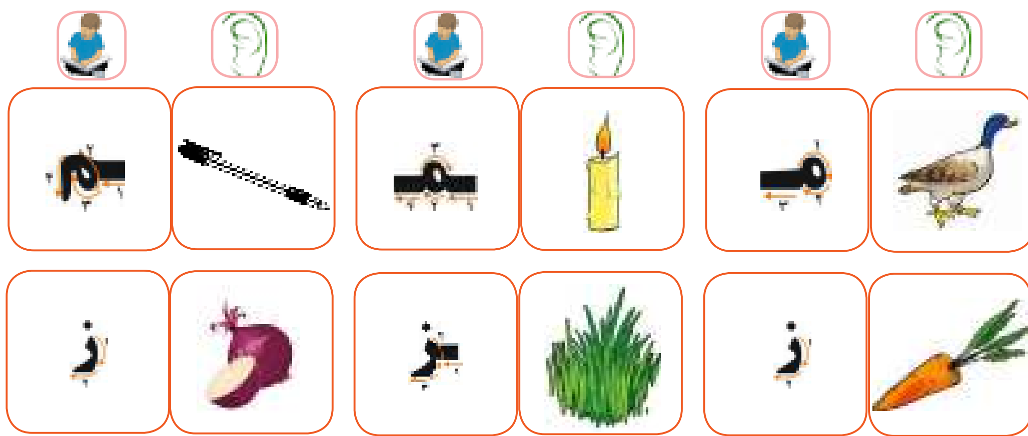
۱– سوسَن به تَواب سیب آوَرد.

۲– تَواب از او تَشَکُر کرد.



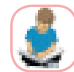









زُ بَیر	زُبَیر	دَر ما	مادَر
زا هِد	زاهِد	شُـ ـما	شُما



زَینب



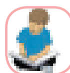
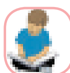
زَینَب از بازار تِکه خَرید.

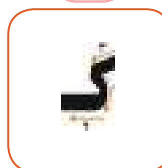
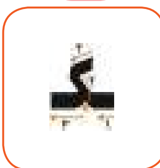
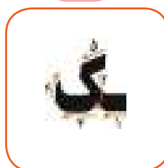
تِکه زَری بود.

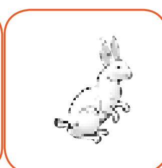
زَینَب از تِکه دامَن دوخت.

دامَن زَینَب زیبا بود.



کُبـ ـرا	کُبرا	خُر ما	خُرما
کُـ ـمَک	کُمَک	مَـ ـلَخ	مَلَخ

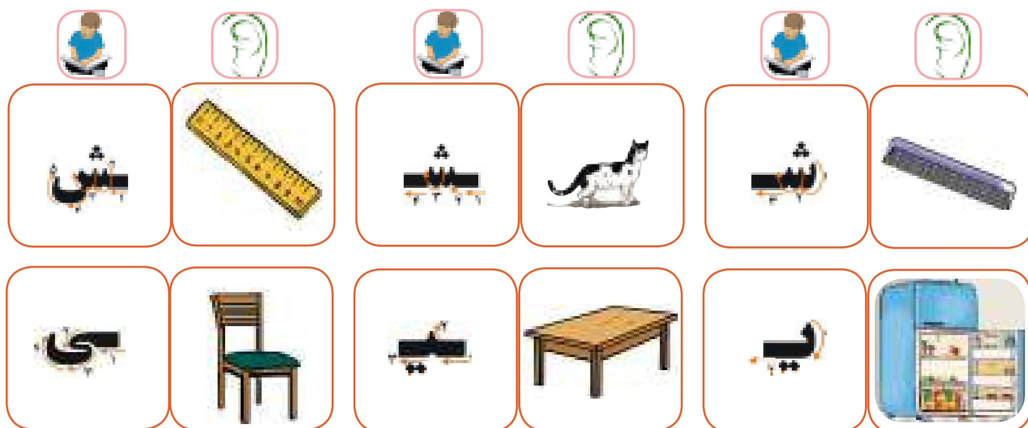
۱- کَبیر نابینا است.

۲- خبیر به او کتاب می‌خواند.

 زینب



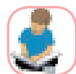
 







پِشَک	پِـ ـشَک	هادِی	ها دِی
کِشمِش	کِشـ ـمِش	مُنیر	مُـ ـنیر



شَبنَم



شَبنَم داکتَرِ مِهربان است.

او شَب‌ها بیدار می‌باشد.

شَبنَم به بیماران خِدمَت می کند.

خِدمَت به مَردُم کار نیک است.





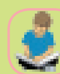
	ســ		ســـ		ســـس
	تــ		ــتــ		ــت
	مــ		ــمــ		ــم
	ز		ــز		ز

۱– زینب از بازار ______ خرید. (تکه، نجار)

۲– تکه ______ بود. (کسب، زری)

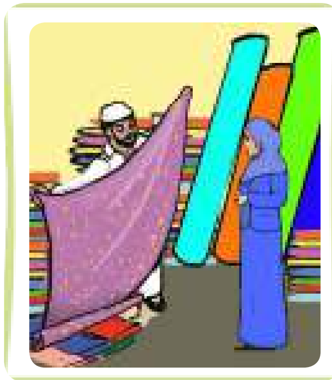
۳– شَبنَم داکتَر ______ است. (مهربان، خدمت)

۴– شَبنَم به ______ خدمت می کند. (بیماران، بیدار)



شبنم









کـ		ـکـ		ـک	
خـ		ـخـ		ـخ	
شـ		ـشـ		ـش	
یـ		ـیـ		ـی	

۱- اکرم ______ آورد. (کاهو، دندان)

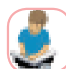
۲- دَرَخت ______ دارد. (خُرما، کتاب)

۳- آرش و شبنم ______ استند. (خُرما، باهوش)

۴- یاسین ______ است. (نجار، رَوشَن)

شبنم

ک



ج ج ج

سِـ ـراج	سِراج	رَ واج	رَواج
وَ هاج	وَهاج	خا رِج	خارِج

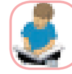
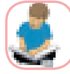
۱- سِراج نامه نَوِشت.

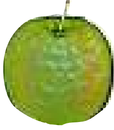
۲- وَهاج نامهٔ او را خواند.







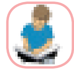
     

جَواری	جَـ ـوا ری	نارِنج	نا رِنج
سِنجِد	سِنـ ـجِد	نَجیب	نَـ ـجیب

دهقان



جَواری

نَجیب دِهقان است.

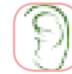
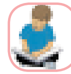
نَجیب جَواری می کارد.

جمیله با نَجیب کُمَک می کند.

خوردن جَواری فایده دارد.





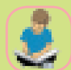
 

کَـ ـمال	کَمال
جَـ ـمال	جَمال

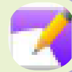
دَستـ مال	دَستمال
سـ ـؤال	سؤال

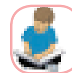
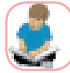
۱- کَمال دَستمال خرید.

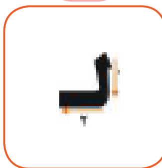
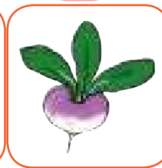
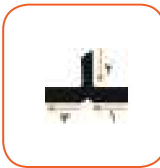
۲- دَستمال را به جَمال داد.

 جَواری



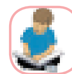
 

لَبلَبو	لَبـ ـلَـ ـبو	لاله	لا له
بُلبُل	بُلـ ـبُل	جَلال	جَـ ـلال



لَبلَبو

لَبلَبو شیرین است.

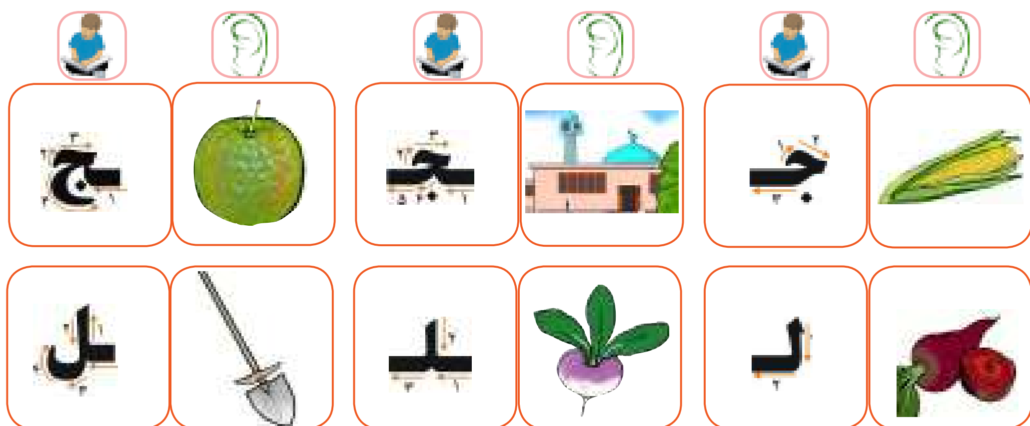
سالِم در زَمین لَبلَبو کاشت.

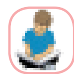
از لَبلَبو بوره به دَست می‌آید.

جَلال لَبلَبو را خوش دارد.








۱– سِراج ـــــــ می‌کارد. (جَواری، میز)

۲– خوردن جَواری ـــــــ دارد. (فایده، کُمَک)

۳– لَبلَبو ـــــــ است. (شیرین، کاهو)

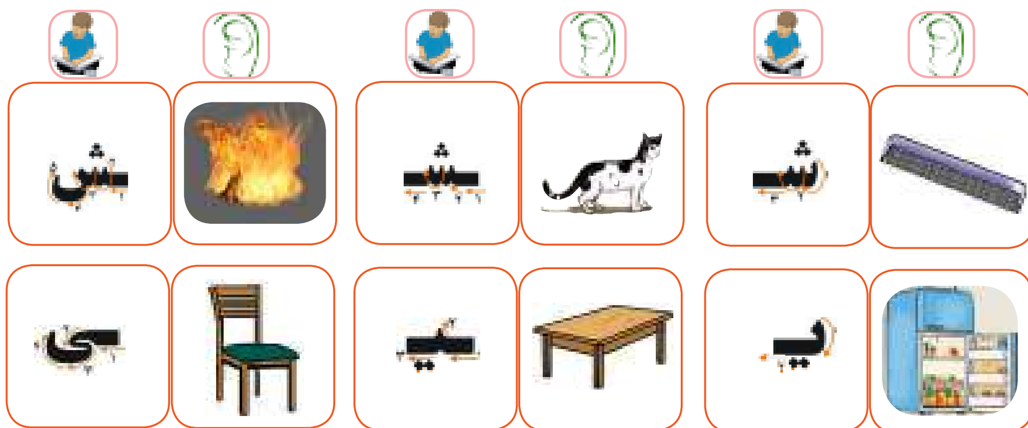
۴– جَلال ـــــــ را خوش دارد. (دارد، لَبلَبو)



لَبلَبو





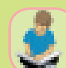




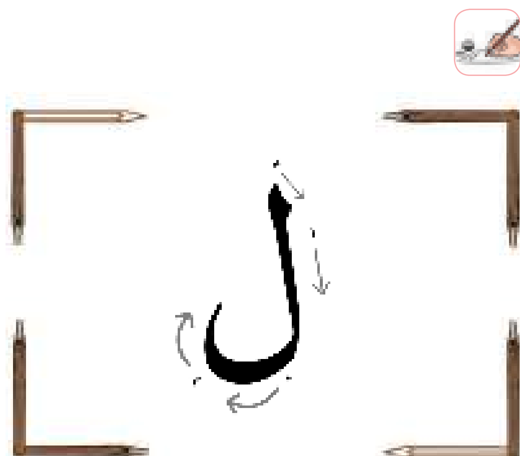
سین	یا	یاسین	نه	شا	شانه
زی	با	بازی	ـمِش	کِشـ	کِشمِش





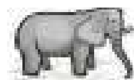


لَبلَبو







رَ	ووف	رَووف
هَـ	ـدَف	هَدَف



اَشـ	ـرَف	اَشرَف
اِسـ	ـراف	اِسراف

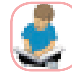
۱- در زِمستان بَرف می‌بارد.

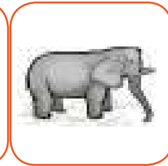
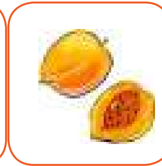
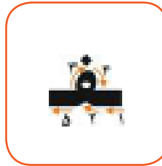
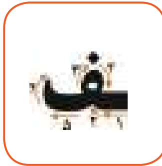
۲- رَووف بَرف را خوش دارد.







فَرزانه	فَـر زا نه	شَفتالو	شَفـ ـتا لو
بِنَفشه	بِـ نَفـ ـشه	شریف	شـ ـریف

قالین

فَرشِ قالین

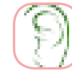
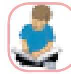
فَرزانه و بِنَفشه قالین می‌بافند.

آن‌ها با دست قالین می‌بافند.

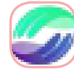
قالین دست‌بافت فروش خوب دارد.





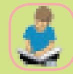
   

اِخـ ـلا ص	اِخلاص	اَشـ ـخا ص	اَشخاص
خَـ ـوا ص	خَواص	خا ص	خاص

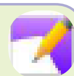
۱- قالین‌بافی کار خاص است.

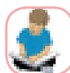
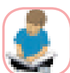
۲- فرزانه با اخلاص قالین می‌بافد.

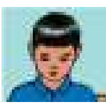


فَرشِ قالین



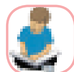
    



صابِره	صا بِـ ـره	مخلص	مخـ ـلـ ـص
صَدَف	صَـ ـدَف	ناصِر	نا صِر

پاک



صابون

مَنصور صابون آوَرد.

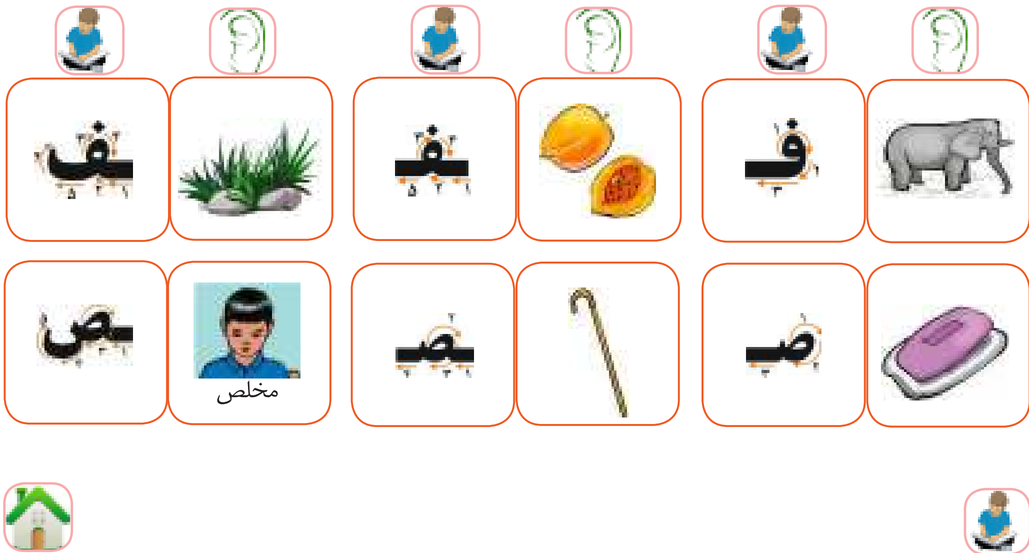
صابون را به صابِره داد.

صابِره دَست‌هایَش را شُست.

صابون دَست‌ها را پاک می‌کُند.








۱– فرزانه و بنفشه ______ می‌بافند. (سیب، قالین)

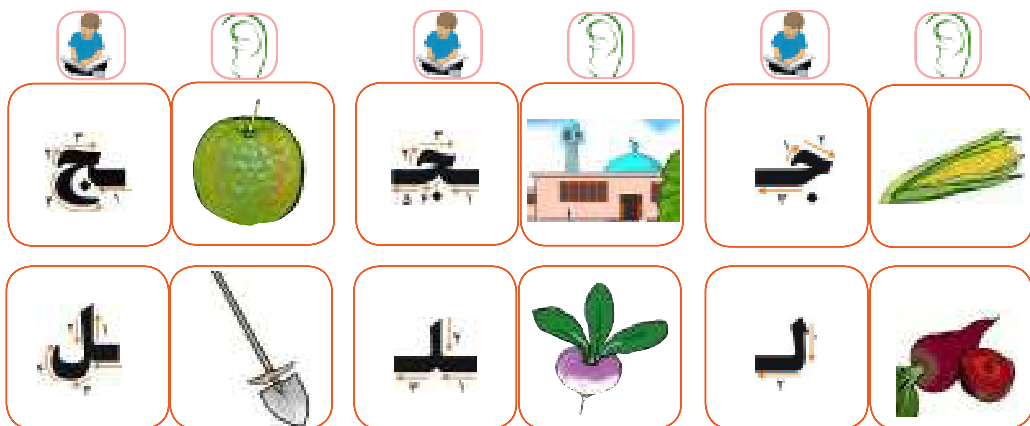
۲– قالین ______ فروش خوب دارد. (دست‌بافت، صِحَت)

۳– صابِره دَست‌هایش را ______. (صابون، شُست)

۴– صابون، دَست‌ها را ______ می‌کند. (پاک، کِتاب)

صابون



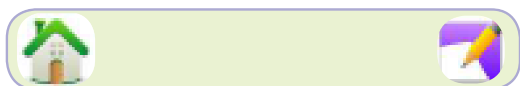







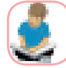
جَواری	جـَ ـوا ری	بُلبُل	بُلـ ـبُل
سِراج	سِـ ـراج	لَبلَبو	لَبـ ـلَـ ـبو

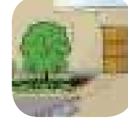








	ح	ح	ح





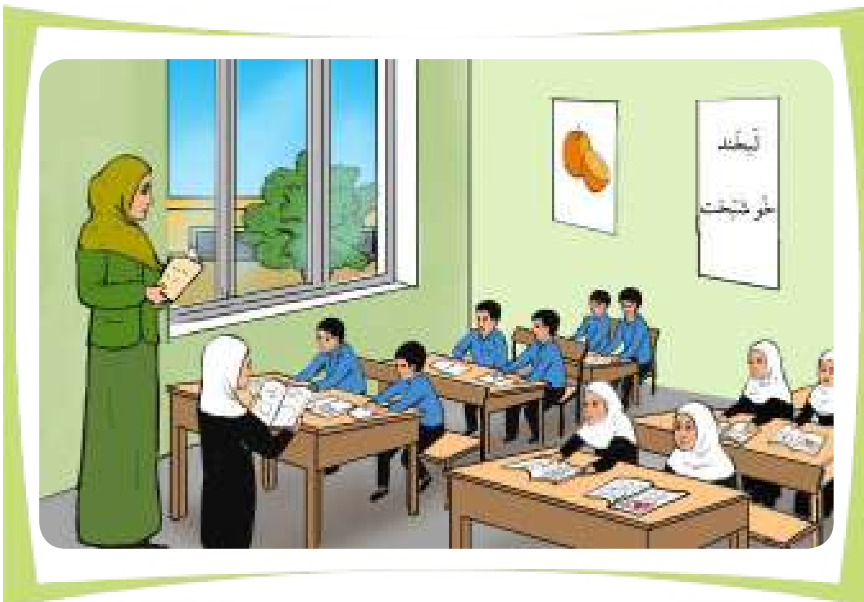
مِصـ ـباح	مِصباح
نِـ ـکاح	نِکاح

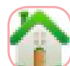
صَـ ـباح	صَباح
اِصـ ـلاح	اِصلاح

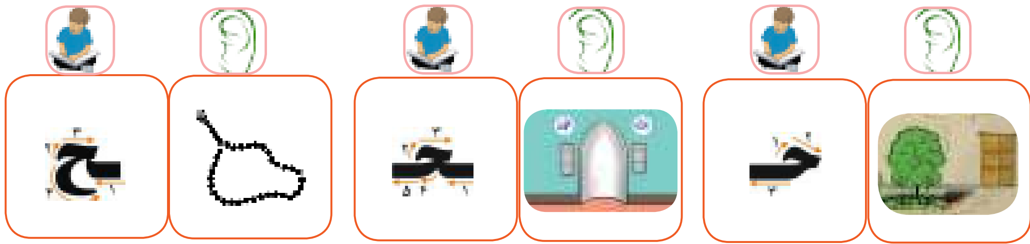
۱- مِصباح لَبخَند می‌زَنَد.

۲- مِصباح خوش است.





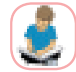








حاجِی	حا جِی	مِحراب	مِحـ ـراب
مَحبوبه	مَحـ ـبو به	تَسبِیح	تَسـ ـبِیح



حَج



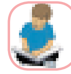
حَج، یک بِنای اِسلام است.

مادر مَحبوبه حَج رَفت.

او به مَحبوبه تَسبِیح آوَرد.

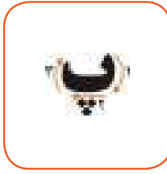
مَحبوبه آرزو دارد، حَج بِرَوَد.










لَپ تاپ	لَپ‌تاپ	وَ ر کـ شاپ	ورکشاپ
توپ	توپ	سوپ	سوپ

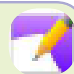
۱- مِصباح توپ دارد.

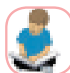
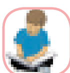
۲- او توپ‌بازی می‌کند.

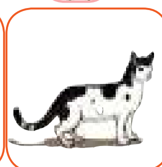
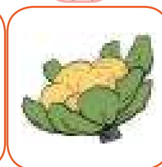
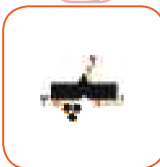
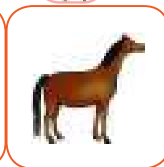
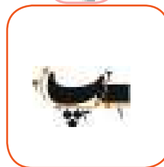


حَج



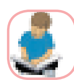


پِشَک	پِـ ـشَک	شاهپور	شاهـ ـپـ ـور
پَنیر	پَـ ـنِیر	اَسپ	اَسپ



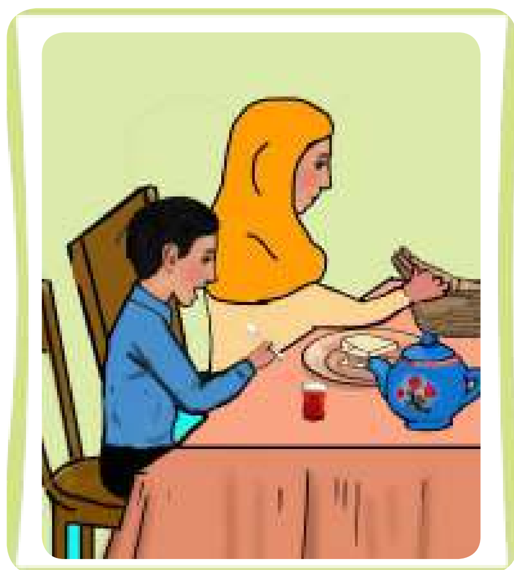
پَنِیر

مادرِ پوپَل پَنِیر آوَرد.

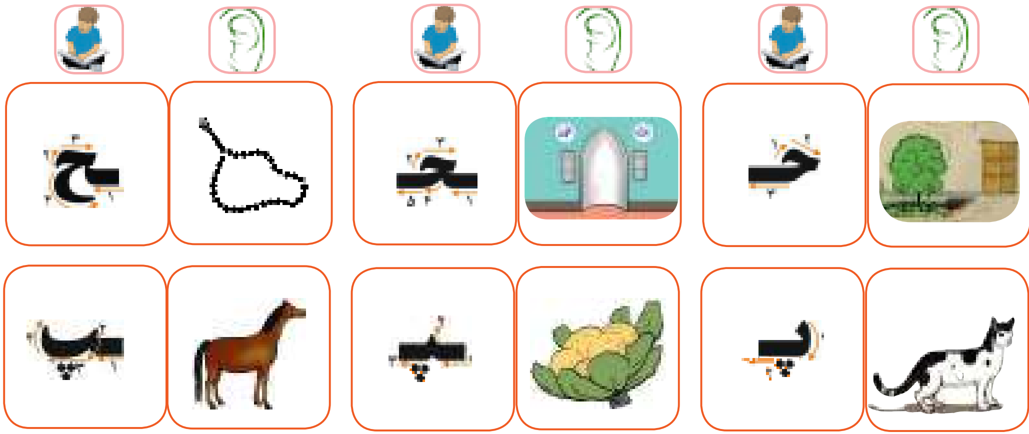
پوپَل پَنِیر را خوش دارد.

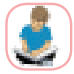
پَنِیر از شِیر به دَست می‌آید.

خوردَنِ پَنِیر فایده دارد.









۱- حَج یک ______ اِسلام است. (بِنای، تَسبیح)

۲- او به مَحبوبه ______ آوَرد. (فَرض،تَسبیح)

۳- پوپَل ______ را خوش دارد. (فایده، پَنیر)

۴- پَنیر فایده ______ . (دارد، خورد)



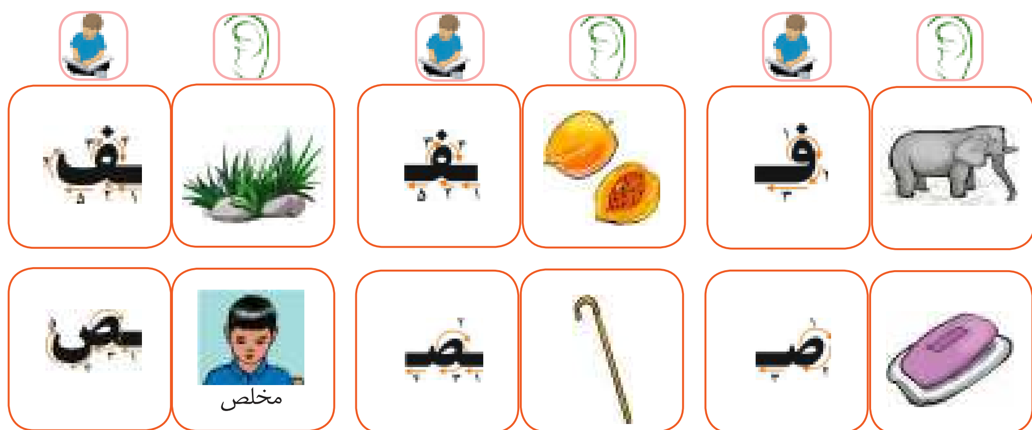
پَنیر

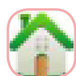










صابون	صا بون	شَفتالو	شَف ـتا لو
مَنصور	مَنـ ـصور	رَووف	رَ ووف

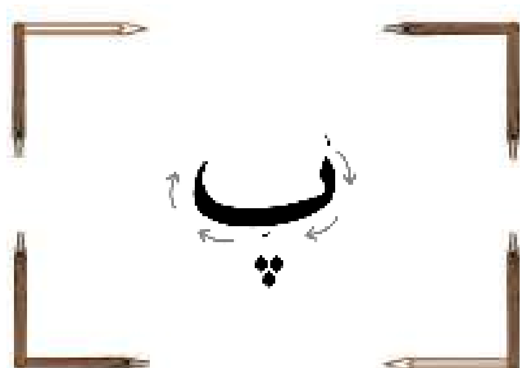


پَنیر









ع ع ع

شُـ ـجاع	شُجاع	مَو ضوع	مَوضوع
اِخـ ـتـِ راع	اِختِراع	مُخـ ـتـَ رِع	مُختَرِع

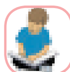
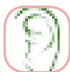
۱– شُجاع، مُختَرِع است.

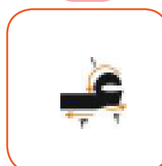
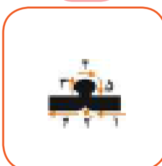
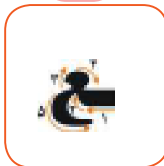
۲– شُجاع، ماشین اِختِراع می‌کند.







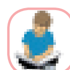
     

عَسَل	عَـ ـسَل	سَمیع	سَـ ـمیع
نَعیم	نَـ ـعیم	نَعناع	نَعـ ـناع

چه



عَسَل

نَعیم زَنبورِ عَسَل دارد.

او به عارِفه عَسَل داد.

عارِفه پرسید:

عَسَل از چه به‌دست می‌آید؟

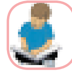
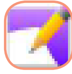
نَعیم پاسخ داد: عَسَل از زنبورِ

عَسَل به دَست می‌آید.

خوردنِ عَسَل، فایده دارد.





بَرف کُوچ	بَرف کُوچ	بَـ ـلوچ	بَلوچ
کُوچ	کُوچ	مُرچ	مُرچ

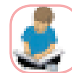
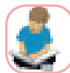
۱– نَعیم مُرچ آوَرد.

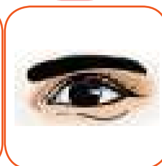
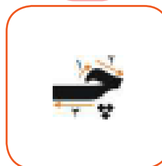
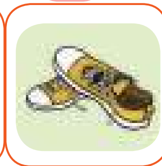
۲– عارِفه مُرچ‌ها را شُست.

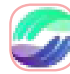
 عَسَل



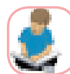
     

چَمَن	چَـ ـمَن	سِویچ	سِـ ـویچ
دولچه	دولـ ـچه	چاینَک	چایـ ـنَک

گُلچِهره



چاه

چاه آب دارد.

منوچهر از چاه آب کَشید.

چاه سرپوش نداشت.

منوچهر، به چاه، سَرپوش ساخت.

با سَرپوش آبِ چاه پاک می‌ماند.

گُلچِهره، از منوچهر تشکر کرد.





١- نَعیم زَنبورِ ــــــــــ دارد. (عَسَل، فایده)

٢- عَسَل از ــــــــ به دَست می‌آید. (سبزی‌ها، زَنبورِعَسَل)

٣- چاه آب ــــــــ . (دارد، مُرچ)

۴- منوچهر برای ــــــ سَرپوش ساخت. (چاه، عَسَل)



چاه















مِحراب	مِحـ ـراب	پِشَک	پِـ ـشَک
تَسبیح	تَسـ ـبیح	پَنیر	پَـ ـنیر



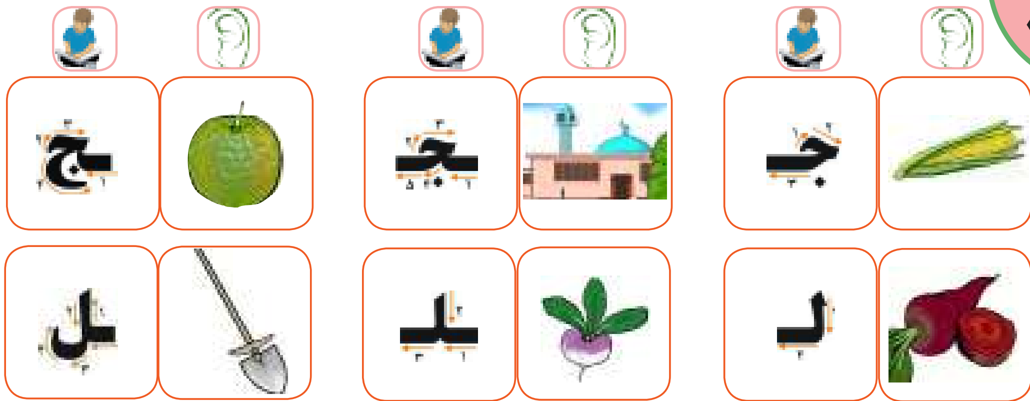




چاه











جَ ـوا رى	جَوارى	لا له	لاله
سِنـ ـجِد	سِنجِد	کَ ـمال	کَمال

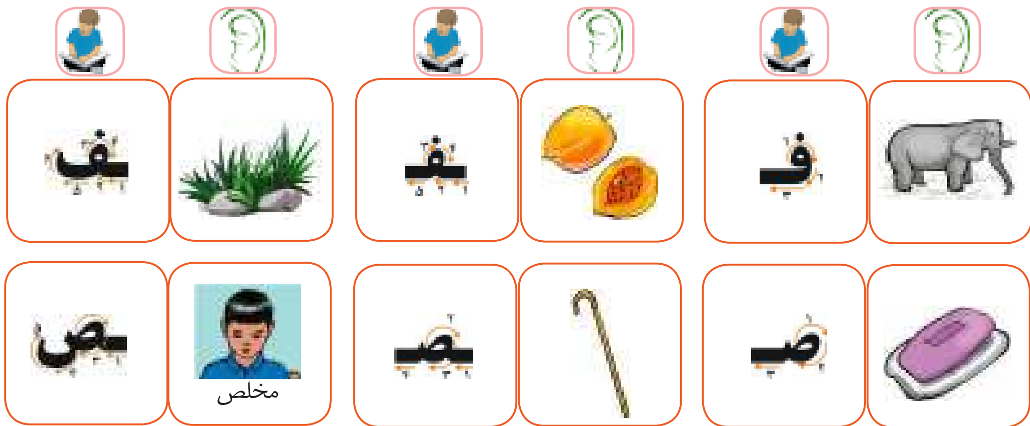
۱- کَمال به سِراج سِنجِد آوَرد.

۲- آن‌ها سِنجِد را با هَم خوردَند.












فَرزانه	فَر زا نه	صابِره	صا بِـ ـره
بِنَفشه	بِـ ـنَفـ ـشه	ناصِر	نا صِر

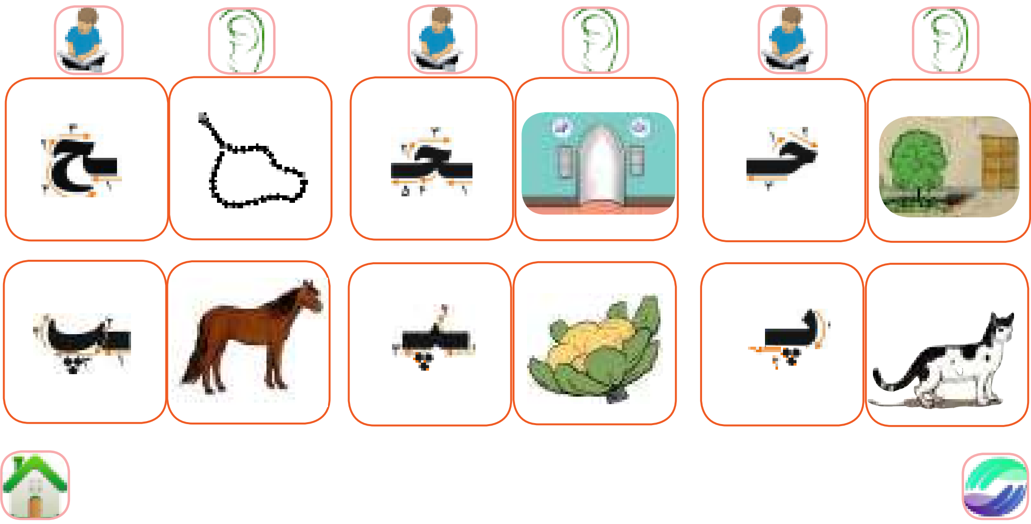


فوتبال



فرید فوتبال را خوش دارد.
فرید فکر می‌کرد، فوتبال کرده
نمی‌تواند. او یک فلم کارتونی
دید. در فلم فیل فوتبال می‌کرد.
فرید هم تمرین کرد.
حالا فرید خوب فوتبال می‌کند.







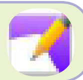
حا جی	حاجی	پَـ ـنیر	پَنیر
تَسـ ـبیح	تَسبیح	دِلـ ـچَسپ	دِلچَسپ

۱– پدرِ حُمَیرا پَنیر آوَرد.

۲– حُمَیرا و پَروانه پَنیر خوردَند.

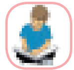
فوتبال











عَسَل	عَـ ـسَل	چَمَن	چَـ ـمَن
نَعناع	نَعـ ـناع	سِویچ	سِـ ـویچ

شهرِما



عَزیزه با برادرش مَنوچِهر،
مَکتب می‌رفت.
کوچهٔ مَکتبِ شان ناپاک بود.
بوی بد همه را ناراحت می کرد.
عَزیزه با مُعَلِم صُحبَت کرد.
همه دست به کار شدند.
کوچهٔ مکتبِ شان پاک شد.





	جـ		ـجـ		ـج
	لـ		ـلـ		ـل
	فـ		ـفـ		ـف
	صـ		ـصـ	مخلص	ـص

۱- فرید فوتبال را ــــــ دارد. (مَهتاب، خوش)

۲- در فلم فیل ــــــ می‌کرد. (فوتبال، دَرَخت)

۳- کوچهٔ مکتب شان ــــــ بود. (ناپاک، بَهار)

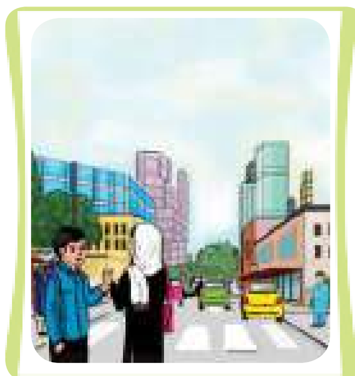
۴- عزیزه با ــــــ صحبت کرد. (پاک، مُعَلِم)



شهرِما

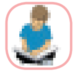








پـ	ـپـ	ـپ
حـ	ـحـ	ـح
چـ	ـچـ	ـچ
عـ	ـعـ	ـع




۱- پوپل ـــــــ را خوش دارد. (شِیرین، پنیر)

۲- حَج یک ـــــــ اِسلام است. (بِنای، تَسبیح)

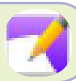
۳- منوچهر از چاه ـــــــ کشید. (کاهو، آب)

۴- نَعیم، زَنبورِ ـــــــ دارد. (عَسَل، فایده)



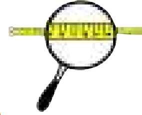
شهرِما









ذا کِ ـره	ذاکِره
ذا کِ ـر	ذاکِر



ذَ کی	ذَکی
ذَ کا وت	ذَکاوت

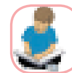
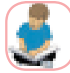
۱- ذاکِر پولیسِ تَرافِیک است.

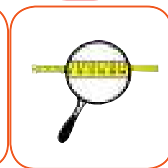
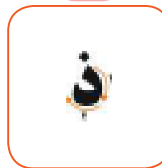
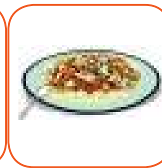
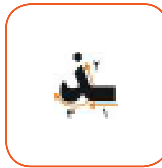
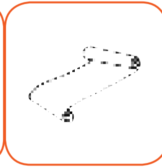
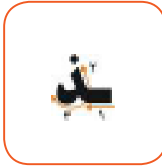
۲- ذاکِر با کودکان کُمَک می‌کند.







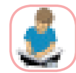
     

ذاکِر	ذا کِر	تذکره	تذ کـ ـره
نَذیر	نَـ ـذیر	لَذیذ	لَـ ـذیذ

گُفت



ذاکِره



نَذیر از مَکتَب آمد.

ذاکِره سَبزی می‌پُخت.

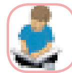
نَذیر گفت: واه! درس اِمروز

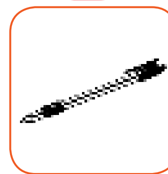
ما در بارهٔ سَبزی‌ها بود.

ذاکِره پُرسید: خوب! سَبزی چه فایده دارد؟

نَذیر گُفت: سبزی برای صِحَت فایده دارد.



فا روق	فاروق	اُ تاق	اُتاق
صا دِق	صادِق	اِتـ ـفاق	اِتِفاق

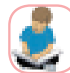
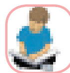
۱– صادِق و فاروق دوست استند.

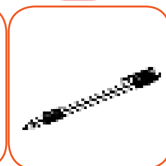
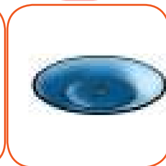
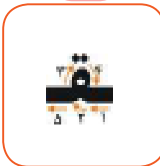
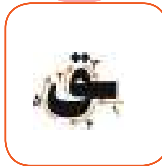
۲– صادِق با فاروق بازی می‌کند.

 ذاکِره



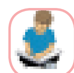


قَلَم	قَـ ـلَم	عَتیق	عَـ ـتیق
بِشقاب	بِشـ ـقاب	قَدرِیه	قَد رِ یه



قُرآنِ‌شَریف

قَدرِیه قُرآنِ‌شَریف می‌خواند.

عَتیق گفت: مَن قُرآنِ‌شَریف را یاد نَدارم.

قَدرِیه گفت: من برایت یاد می‌دهم.

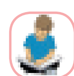
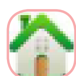
قَدرِیه قُرآنِ‌شَریف را برایش یاد داد.

عَتیق گفت: تَشَکُر خواهرم.





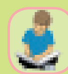



۱– ذاکِره ـــــــ پُخته بود. (کِتاب‌خانه، سَبزی)

۲– سَبزی، برای صِحَت ـــــــ دارد. (فایده، خانه)

۳– قَدرِیه ـــــــ می‌خواند. (آوَرد، قُرآنِ‌شَریف)

۴– عتیق گفت: ـــــــ خواهرم. (تشکر، خواندنِ)



قُرآنِ‌شَریف












عَسَل	عَـ ـسَل	چَمَن	چَـ ـمَن
نَعناع	نَعـ ـناع	سِویچ	سِـ ـویچ

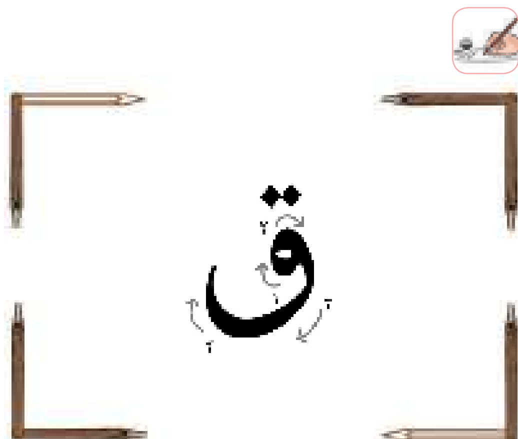


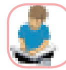
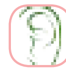


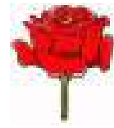


قُرآنِ شَریف







ـگ	گ	گ	

شاه رگ	شاهرگ
بُـ ـزُر گ	بُزُرگ

صَد بَرگ	صَدبَرگ
برگ	برگ

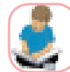
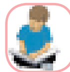
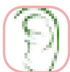
۱- درخت، بُزُرگ شده است.

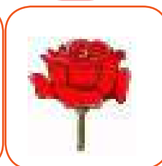
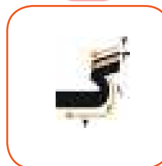
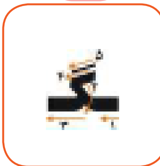
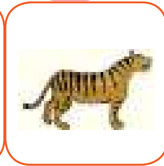
۲- هر شاخ درخت، صَد بَرگ دارد.





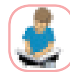


گُـ ـلاب	گُلاب	پَلَنگ	پَـ ـلَنگ
مَـ ـگَس	مَگَس	شاگِرد	شا گِرد



گُل



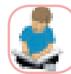
گُلنار از پَدَرَش پُرسید:

گُلِ‌لاله دَر کُجا می‌رویَد؟

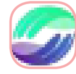
پَدَرَش گفت: گُلِ‌لاله خودروی است. این گُل در دَشت می‌رویَد.

در بَهار دَشت‌ها، پُر از گُلِ‌لاله می‌شوند.



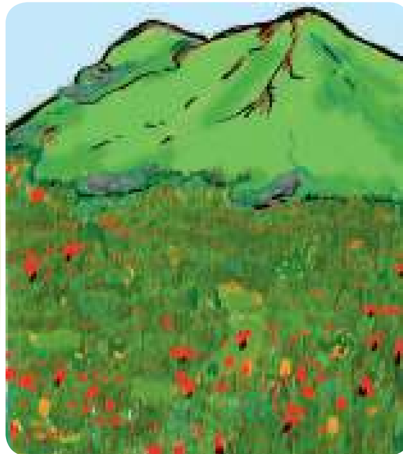
 

مُحـ ـتاط	مُحتاط	مَخـ ـلوط	مخلوط
اِحـ ـتِـ ـیاط	اِحتِیاط	خَـ ـیاط	خَیاط

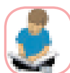
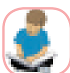
۱– گُلنار خَیاطِ لایق است.

۲– او با اِحتِیاط کار می‌کند.

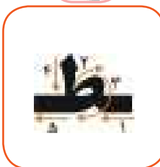
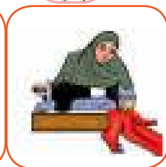
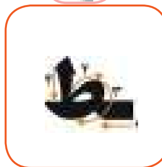
 گُل



طُوبا	طُو با	باسِط	با سِط
لَطیف	لَـ ـطیف	طاهِر	طا هِر

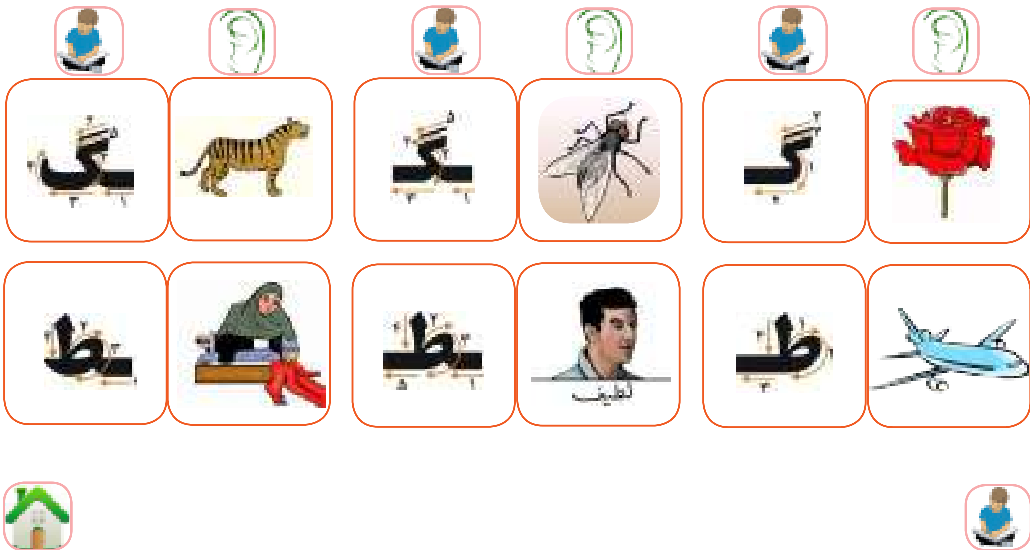


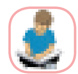
شَلغَم

پدرِ طوبا و طاهِر، شَلغَم کاشت.
طوبا پرسید: شَلغَم فایده دارد؟
شَلغَم خَندید و گُفت:
من بَرای سَرماخورده‌گی
مُفید اَستم.
کَم‌خونی را دَرمان می‌کُنَم.
من سینه را صاف می‌سازَم.









۱– گُلِ لاله در ــــــــ می‌رُویَد. (کتاب، دَشت)

۲– گُل لاله ــــــــ است. (خودروی، گُل)

۳– پَدَرِ طوبا و طاهِر ــــــــ کاشت. (خانَواده، شَلغَم)

۴– مَن بَرای سَرماخورده‌گی ــــــــ اَستم. (مُفید، می‌پَرید)



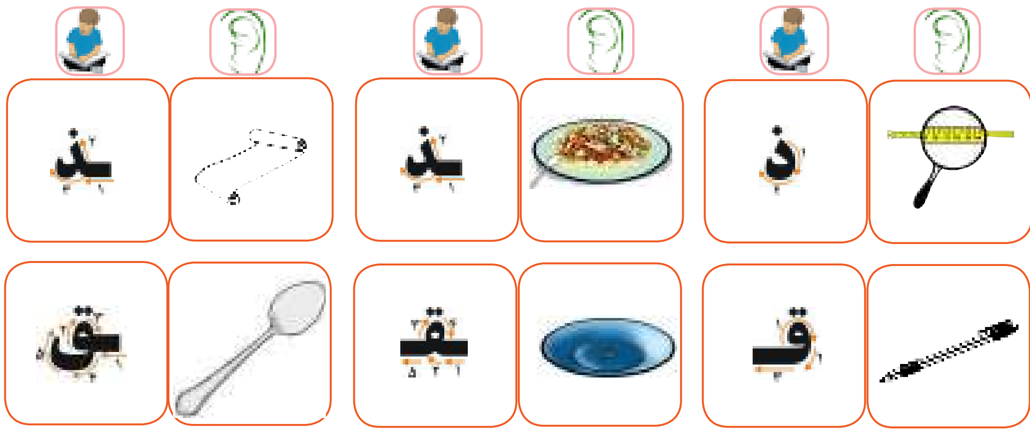
شَلغَم














قَ ـلَم	قَلَم	ذا کِ ـره	ذاکِره
اُ تاق	اُتاق	لَذ یذ	لَذیذ



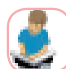


شَلغَم

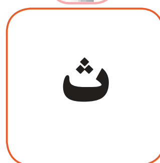













مِیـ	ـراث	مِیراث
حا	رِث	حارِث

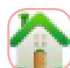
وا	رِث	وارِث
اِ	ناث	اِناث

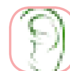
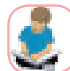
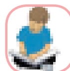
۱– وارِث به کاکاحارِث سَلام داد.

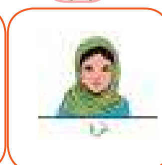
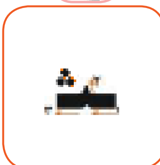
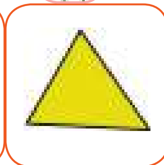
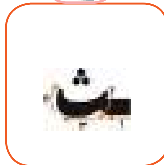
۲– کاکاحارِث، با شفقت گفت: وعلیکم سلام.





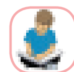


ثَواب	ثَـ ـواب	وارِث	وا رِث
عُثمان	عُثـ ـمان	مُثَلَّث	مُـ ـثَـ ـلَث



ثَواب



وارِث به همه سَلام می‌داد.

ثُرَیا از پدرش پُرسید: پدرجان!

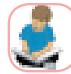
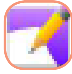
چرا وارِث به همه سَلام

می‌دهَد؟

پدرِ ثُریا با مِهربانی گفت: سَلام‌دادَن ثَواب دارد.

سَلام‌دادن صَمیمیت را بیشتر می‌سازَد.





ظ | ظ | ظ

مَحـ ـفوظ	مَحفوظ	لِـ ـحاظ	لِحاظ
اَلـ ـفاظ	اَلفاظ	حِـ ـفاظ	حِفاظ

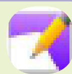
۱– مَحفوظ مُعَلِّم است.

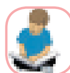
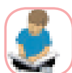
۲– مَحفوظ درس می‌دِهَد.

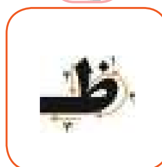
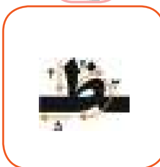


ثَواب



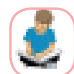
 

ظَریف	ظَـ ـریف	نِظافَت	نِـ ـظا فَت
نَظیفه	نَـ ـظِیـ ـفه	حفیظ	حـ ـفیـ ـظ



ظَریف

مادر نَظیفه ظَرف‌ها را می‌شُست.



نَظیفه و ظَریف گُفتند: کُمک کار داری؟

مادر شان گُفت: بلی!

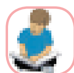
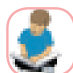
آن‌ها با مادر شان کمک کردند.

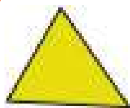
مادرِشان گُفت: آفرین! هَمکاری نشانهٔ مِهربانی است.

ظریف خندید و گفت: مادرم گَپِ کِتاب را می‌گوید.

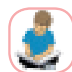
عِنوان درس ما مِهربانی بود.

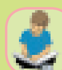
 

۱- وارِث به همه ـــــ می‌داد. (سَلام، مکتب)

۲- سَلام دادن ـــــ دارَد. (ثواب، سَرگَردان)

۳- مادر نظیفه ـــــ را می‌شست. (است، ظرف‌ها)

۴- همکاری نشانهٔ ـــــ است. (مهربانی، انار)

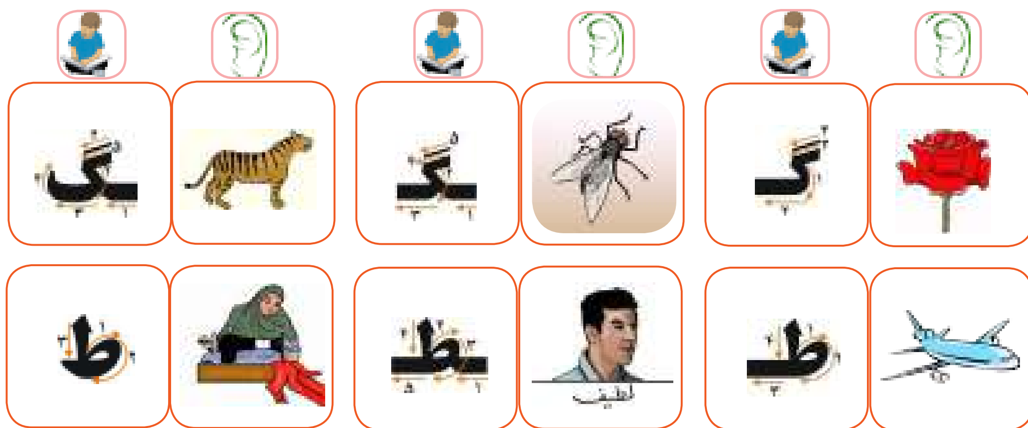


ظَریف





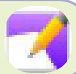





پَلَنگ	پَـ ـلَنگ	طوبا	طو با
شاگِرد	شا گِرد	اِحتِیاط	اِحـ ـتِـ ـیاط



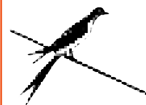
ظَریف







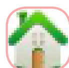

   



غ غـ ـغ ـغـ



چِـ ـراغ	چِراغ
فُـ ـروغ	فُروغ



دَ ماغ	دَماغ
گُل باغ	گلباغ

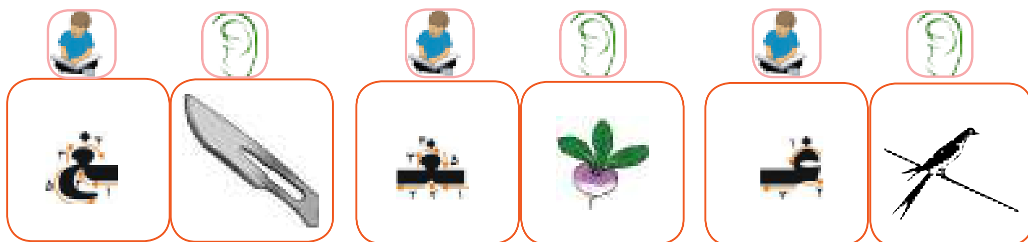
۱– فُروغ باغ دارد.

۲– باغِ فُروغ میوه‌های زیاد دارد.













شَل ـغَم	شَلغَم	غُ ـچی	غُچی
فا رِغ	فارِغ	غِ ـیاث	غِیاث

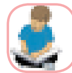


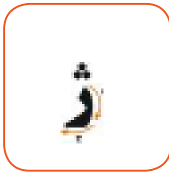
غُچی

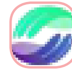


در باغ، پَرِندەیی نِشَستَه بود.
غِیاث پُرسید: این پَرَندهٔ زیبا
چه نام دارد؟
غَوث گفت: این پَرَنده، غُچی
نام دارد.
غَوث پرسید: چرا نامش غُچی است؟
غِیاث خندید و گفت: به خاطری که غُچغُچ می کند.
غُچی شروع به غُچغُچ کرد.



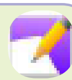
ژا له	ژاله	ژِیـ ـلا	ژِیلا
ژور نا لیست	ژورنالیست	بَنـ ـداژ	بَنداژ

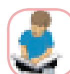
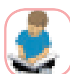
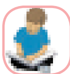
۱– در بَهار ژاله می‌بارد.

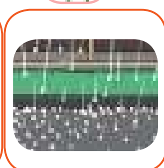
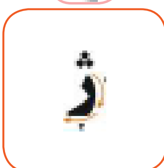
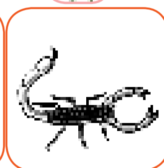
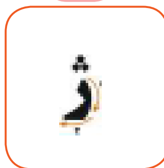
۲– ژیلا ژاله را خوش دارد.


غُچی



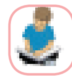
 

ژاله	ژا له	مُژگان	مُژ گان
بَنداژ	بَنـ ـداژ	مُژده	مُژ ده



ژاله

روزی ژاله می‌بارید. مُژگان از مُژده پُرسید:



خواهَرَم! چِرا گُل‌ها، پَرپَر می‌شود؟

مُژده به او گُفت: نمی‌بینی که

ژاله می‌بارَد؟ ژاله هَوا را سَرد

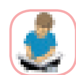
می‌سازَد. ژاله گُل‌ها را پَرپَر می کُند.

مُژگان گُفت: آه! گُل‌های بیچاره.

کاش گُل‌ها پَرپَر نمی‌شدند.







۱– این پَرِنده ـــــــ نام دارد. (فراموش، غُچی)

۲– غُچی شروع به ـــــ کرد. (غُچ‌غُچ، دارد)

۳– ژاله هَوا را ـــــــ می‌سازَد. (باغ، سَرد)

۴– ژاله، ـــــــ را پَرپَر می‌کُند. (گُل‌ها، هَوا)



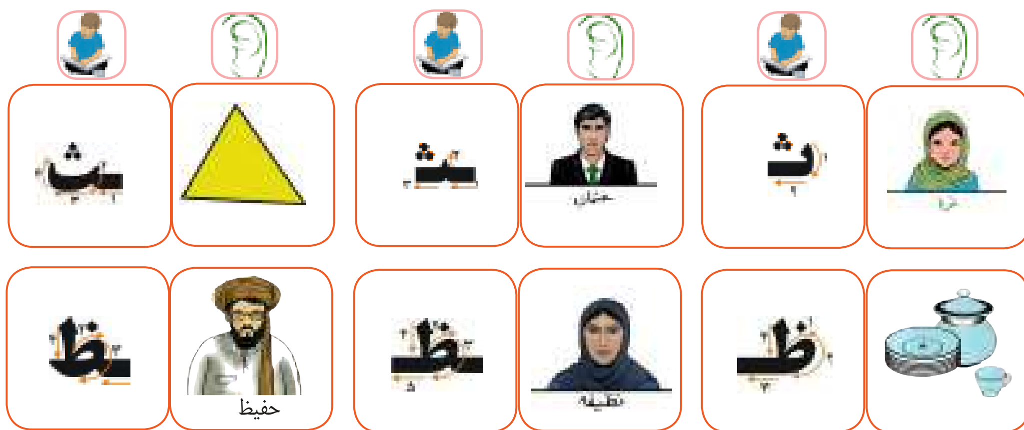
ژاله









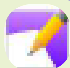






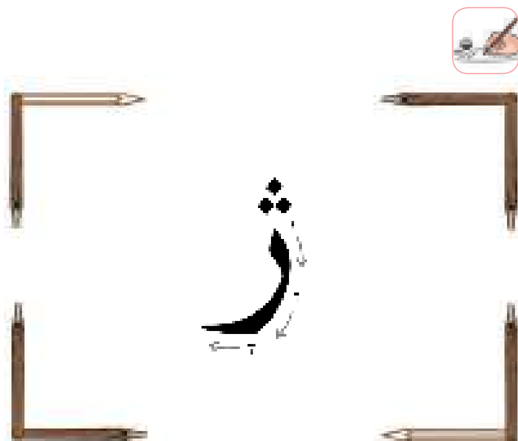
ثَواب	ثَـ ـواب	ظَريف	ظَـ ـريف
عُثمان	عُثـ ـمان	حافِظ	حا فِظ



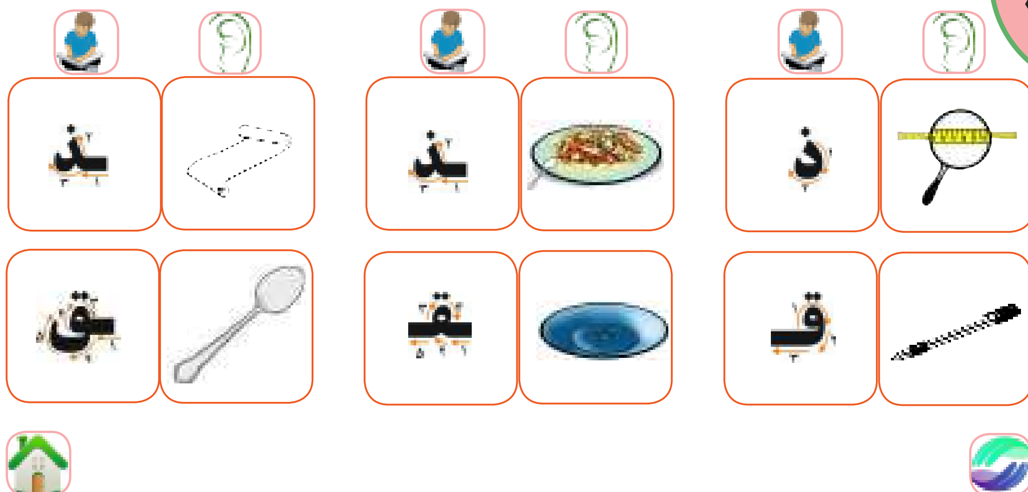




ژاله





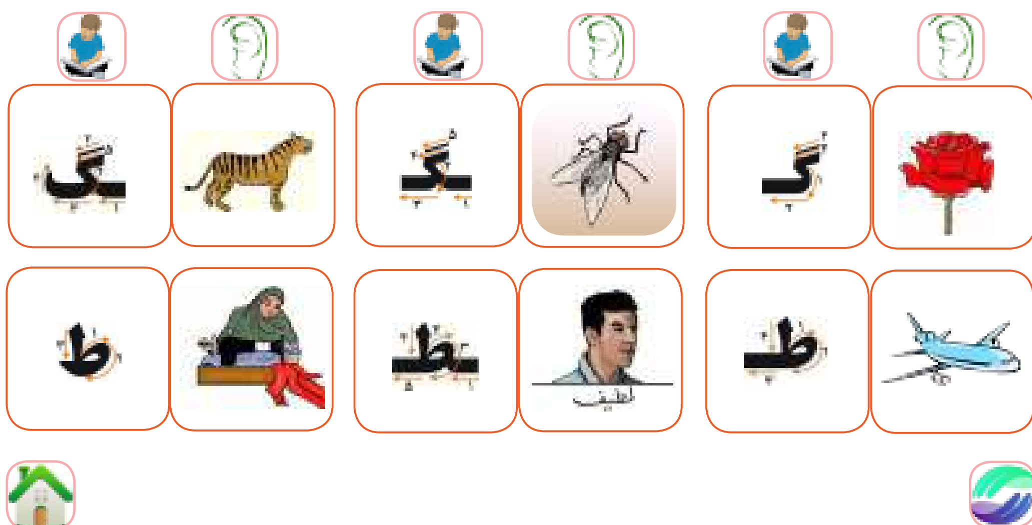


شَفیقه	شَـ فیـ قه	ذاکِرَه	ذا کِـ رَه
قَلَم	قَـ لَم	غَذا	غَـ ذا

۱– شَفیقه کتاب خَرید.

۲– شَفیقه کتاب را به ذاکِره اَمانَت داد.





گُلدان	گُلـ ـدان	طوطی	طو طی
پَلَنگ	پَـ ـلَنگ	خَیاط	خَـ ـیاط



امانَت‌داری



طَیّبه از کتاب‌خانه، کتاب گرفت.

لَطیف برادرِ کوچَکَش،

کتاب او را بَرداشت.

لطیف کِتابِ طَیّبَه را وَرق می‌زَد.

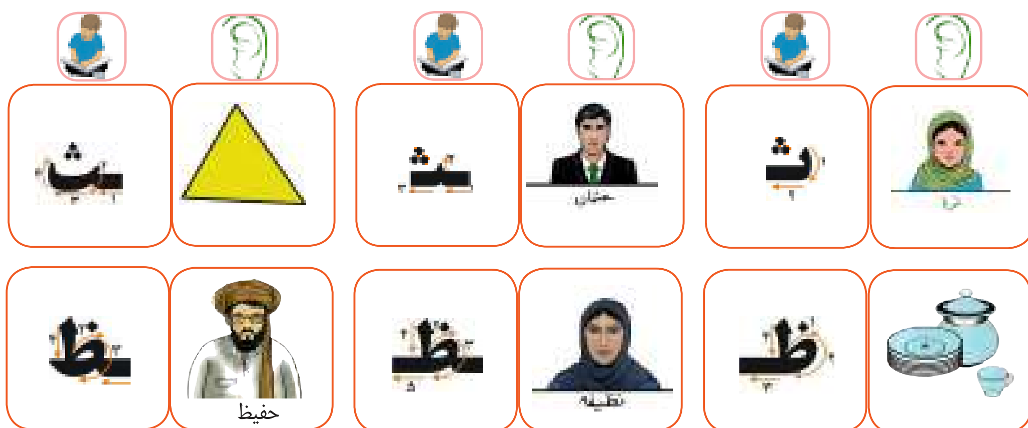
طَیّبَه گفت: عزیزم!

احتیاط کن که کتاب پاره نشود.

این کتاب را از کتاب‌خانه امانت گرفته‌اَم.

آن‌را باید سالِم برگَردانَم.









ثَـ ـواب	ثَواب	نَـ ـظيـ ـفه	نَظيفه
عُثـ ـمان	عُثمان	حَـ ـفيظ	حَفيظ

۱- عُثمان مُعَلّم است.

۲- عُثمان به حَفیظ مُثَلَث رَسم کرد.

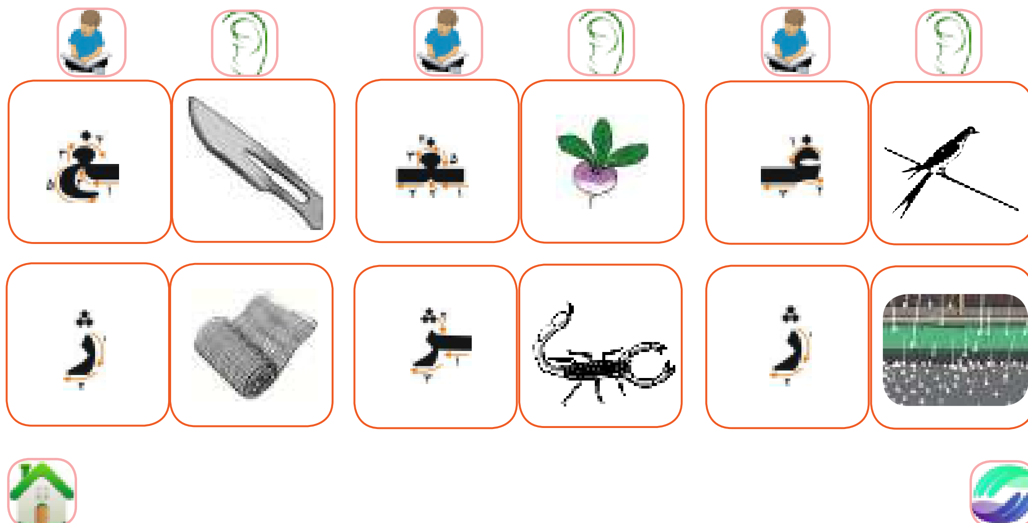


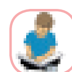
اَمانَت‌داری











غَنی	غَـ ـنی	ژاله	ژا له
شَلغَم	شَلـ ـغَم	وَژمه	وَژ مه

گُذَشت

غَنی کتاب وَژمه را بِدونِ اِجازه می‌گرفت.

وَژمه با مهربانی به او می‌گُفت:

بَرادَرَم! این کارِخوب نیست.

اما غَنی تَوَجُه نمی‌کرد.

وَژمه همیشه گُذَشت می‌کرد.

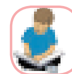
غَنی فهمید که کارِ خوب نمی‌کُند.

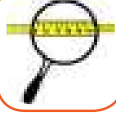
او از تَحَمُل و گُذَشتِ وَژمه، تشکر کَرد.







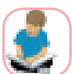
 

 ذ

 قـ

 غـ

 ژ

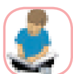
 

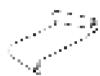
 ـذ

 ـقـ

 ـغـ

 ـژ

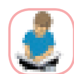
 

 ـذ

 ـق

 ـغ

 ژ

۱– طَیّبه از کتاب‌خانه ______ گِرِفت. (باغ، کِتاب)

۲–این کتاب را ______ گرفته‌ام. (اَمانَت، سَرگَردان)

۳– وَژمه با ______ به او می گفت: (خِیانَت، مهربانی)

۴– غنی فهمید که ______ نمی کُند. (کارِ خوب، قَلَم)

گُذَشت



	غـ		ـغـ		ـغ
	ژ		ـژ		ژ
	ثـ		ـثـ		ـث
	ظـ		ـظـ		ـظ

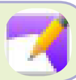
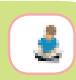



۱– این پَرنده ____ نام دارد. (فراموش، غُچی)

۲– ژاله ____ را پَرپَر می‌کُند. (گُل‌ها، هَوا)

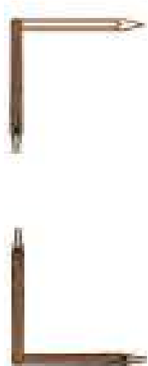
۳– وارِث به همه ____ می‌داد. (مکتب، سَلام)

۴– ظَریف ظرف‌ها را ____ کرد. (است، صافی)

گُذَشت







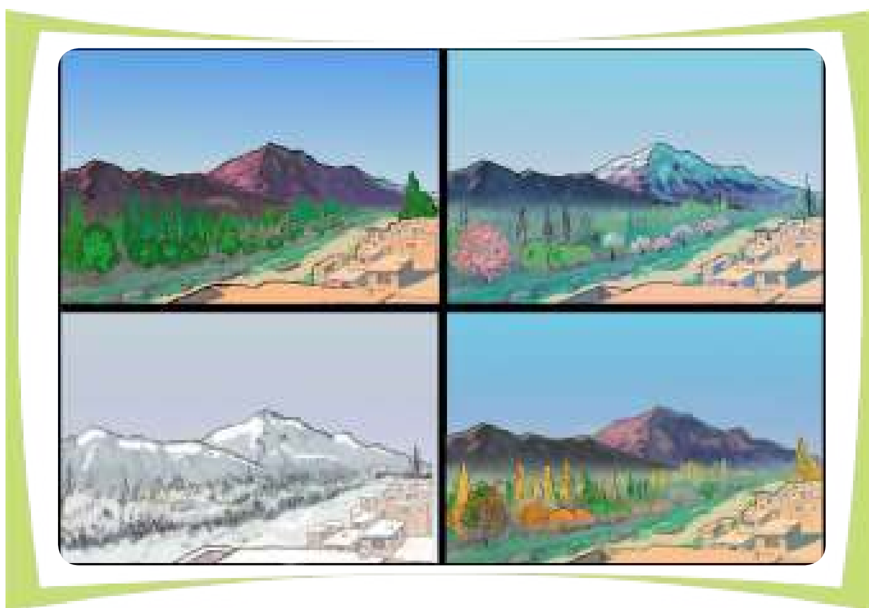
داکـ ـتَر	داکتَر
دِیـ ـبا	دِیبا

آ وَرد	آوَرد
دا وود	داوود

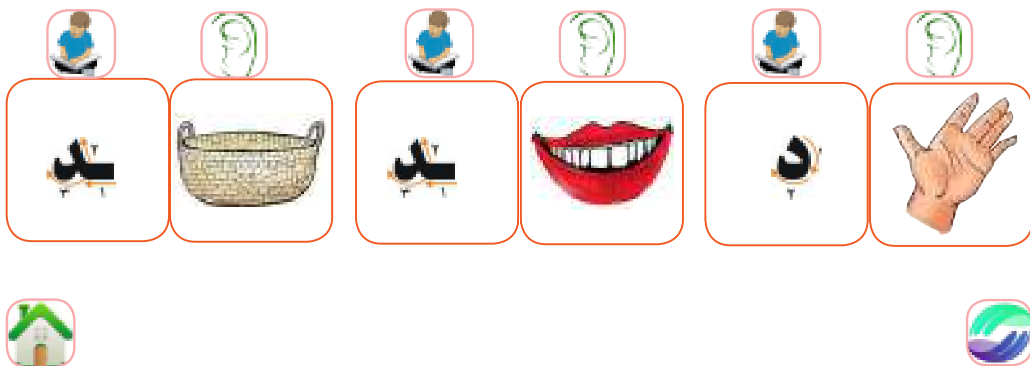
۱– دِیبا بادام آوَرد.

۲– او بادام را به داوود داد.











داریوش	دار یوش	شَوَد	شَـ ـوَد
دندان	دنـ ـدان	سِنجِد	سِنـ ـجِد

داریوش

داریوش مَریض بود. پدرش او را نَزدِ داکتَر بُرد.

داکتَر گفت: باید غَذایِ صِحی بِخوریم.



از میوه‌ها و سَبزی‌های

ناشُسته اِستِفاده نَکُنیم.

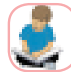
قبل از غَذاخوردَن، دَست‌های

خود را بِشوییم.

غَذا را باید خوب بِجَوِیم.

غذای جویده شده، خوب هَضم می‌شَوَد.





ض

ض

ض

فَـ ـیاض	فَیاض	رِ یاض	رِیاض
عِـ ـوَض	عِوَض	حَوض	حَوض

۱– فَیاض هر صُبح ورزِش می‌کُنَد.

۲– رِیاض در حوض آب‌بازی می‌کند.

 داریوش








ضِیا	ضِـ یا	مَریض	مَـ ـریض
اَفضل	اَفـ ـضـل	ضابِط	ضا بِط



ضِیا و اَفضَل

ضِیا و اَفضَل، آب‌بازی را خوش دارند.



آب‌بازی یک ورزِشِ خوب است.

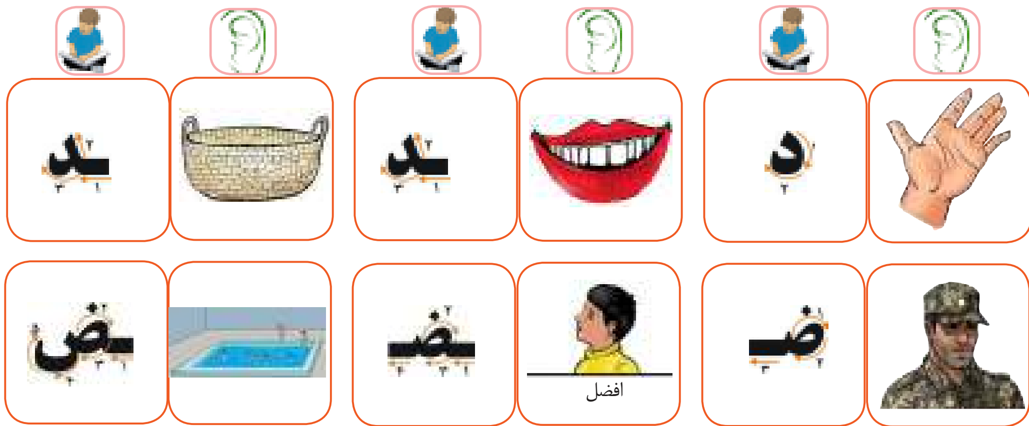
باید در آبِ پاک آب‌بازی کُنیم.

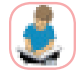
آب‌بازی در آبِ ناپاک، ضرر دارد.

آبِ ناپاک ما را مَریض می‌سازَد.

آب‌بازی در آبِ زیاد خطر دارد.






۱- باید غَذای ـــــ بِخورِیم. (صحی، مکتب)

۲- غَذا را باید خوب ـــــ . (بِنوشِیم، بِجَویم)

۳- آب‌بازی ـــــ خوب است. (وَرزِش، مزه‌دار)

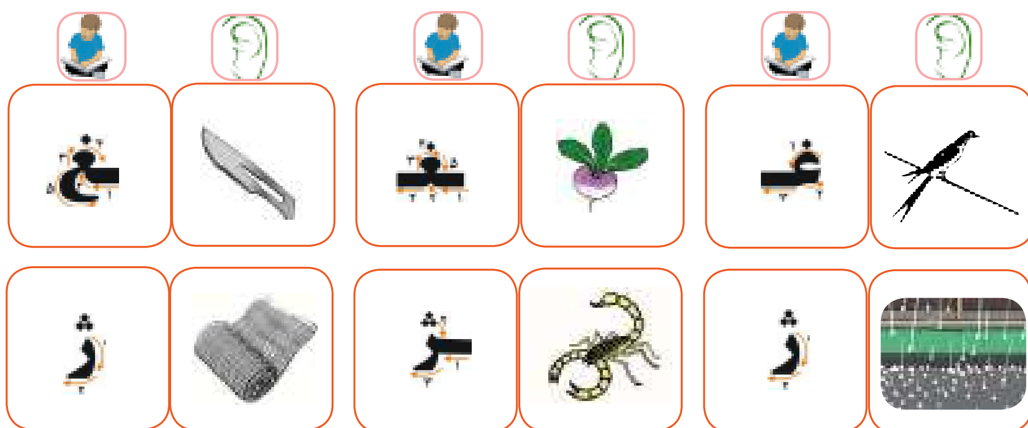
۴- آب‌بازی در آب ـــــ ضرر دارد. (پاک، ناپاک)

ضِیا و اَفضَل












غُچی	غُـ ـچی	گَژدُم	گَژ دُم
شَلغَم	شَلـ ـغَم	ژاله	ژا له



ضِیا و اَفضَل







نَـ ـبات	نَبات
شاه توت	شاه‌توت

قُـ ـروت	قُروت
بَـ ـرات	بَرات

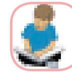
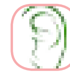
۱- بَرات پدرِ تَمَنّا است.

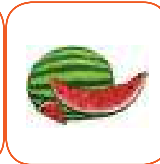
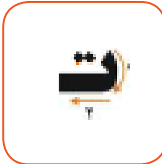
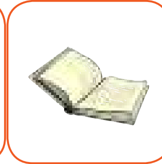
۲- بَرات برای تَمَنّا بوت خرید.





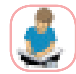


تَواب	تَـ ـواب	آشتی	آشـ ـتی
کِتاب	کِـ ـتاب	فَرَحَت	فَر حَت



صُلح



فَرَحَت رُوی کاغذ، صُلح نَوِشت.

تَواب پُرسید: صُلح چیست؟

فَرَحَت گفت: صُلح یَعنی آشتی.

صلح یعنی مِهربانی. اگر صلح باشد،

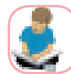
می‌توانیم مکتب برویم.

می‌توانیم درس بخوانیم.

می‌توانیم کار کنیم. صلح سبب پیشرفت کشور می‌شود.

در صلح همه خوشحال می‌باشند.



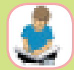


مَر بوط	مَربوط	خَـ ـیاط	خَیاط
اِحـ ـتِـ ـیاط	اِحتِیاط	اِر تِـ ـباط	اِرتِباط

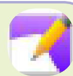
۱- طارِق خَیاط است.

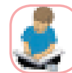
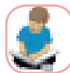
۲- طارِق به طاهِره لِباس می‌دوزد.

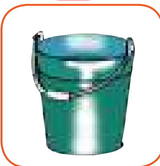


صُلح



طَبیب	طَ ـبیب	باسِط	با سِط
لَطیف	لَـ ـطیف	ضابِط	ضا بِط



پَدَر

لَطیف گُفت: پدرِ ما مِهربان است.



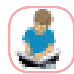
خواهرش طَیِبه پرسید: چِطور؟

لَطیف گفت: ببین! پدر برای ما قِصه می‌گوید. با ما بازی می‌کند. ما را به تفریح می‌بَرَد. در درس‌ها ما را کُمَک می‌کند.

طَیِبه گفت: بلی! پدرِ ما به راستی مِهربان است.






۱– فَرَحَت روی ــــــــ صلح نَوِشت. (کاغذ، آواز)

۲– صُلح یعنی ــــــــ . (آشتی، دشت)

۳– پدرِ ما ــــــــ است. (مهربان، قلم)

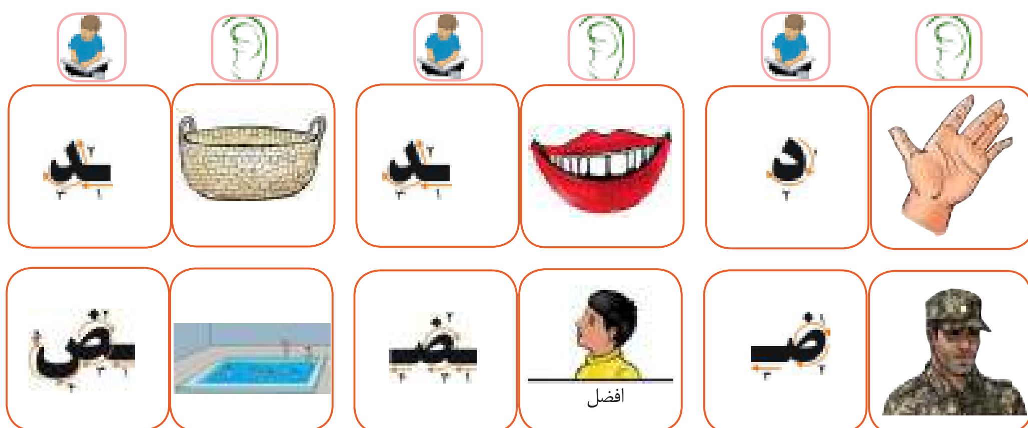
۴– پدر برای ما ــــــــ می‌گوید. (سِتاره، قِصه)



پدر








ضا بِط	ضابِط	دنـ ـدان	دندان
مـ ـریض	مریض	سِنـ ـجِد	سِنجِد

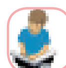


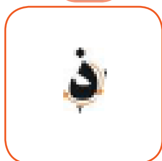
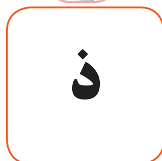


پَدَر





ذا کِـ ـره	ذاکِره
ذَ ره بین	ذَره‌بین

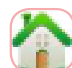
ذَ کی	ذَکی
ذا کِر	ذاکِر

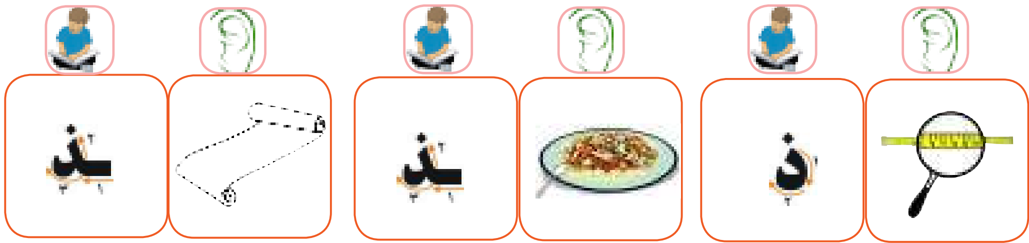
۱– ذاکِره به نَذیر کاغذ داد.

۲– نذیر روی کاغذ، رسم کَرد.









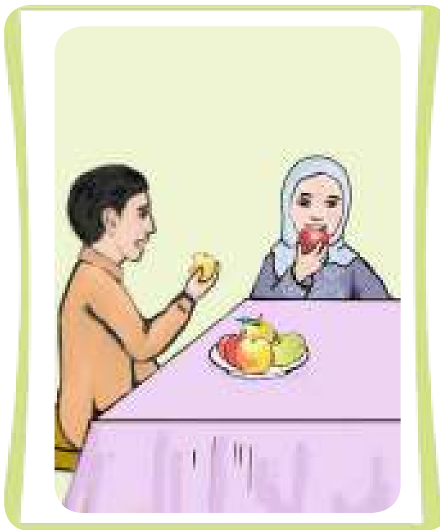




ذاکِر	ذا کِر	لَذیذ	لَـ ـذیذ
نَذیر	نَـ ـذیر	کاغذ	کا غذ



سِیب



نَذیر و ذاکره سیب می‌خوردند.

نذیر گفت: چه سیب لذیذی!

ذاکره گفت: مادرم از این

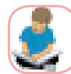
سیب‌ها مربا ساخته است.

نذیر گفت: واه! مربای سیب را خوش دارم.

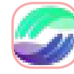
ذاکره گفت: سیب هم لذیذ است و هم مفید. در مکتب

خوانده‌ایم که سیب فایده دارد.



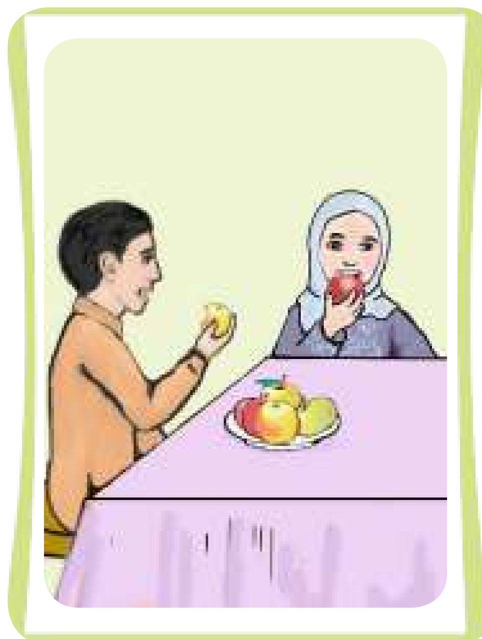
 

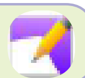
نَـ ـماز	نَماز	تَر بوز	تَربوز
زا هِد	زاهِد	زَرد آلو	زَردآلو

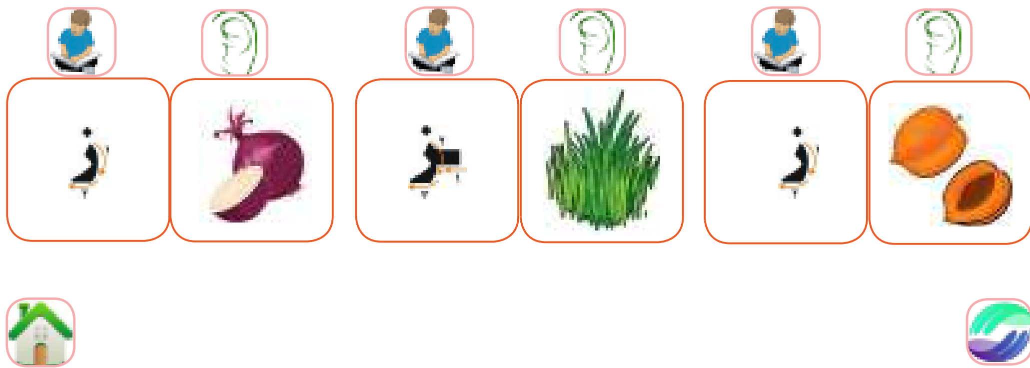
۱- زاهِد، صنفِ اَوّل است.

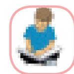
۲- زَمزمه زاهِد را به مکتب بُرد.


سِیب







زَمزمه	زَمـ ـز مه	آواز	آ واز
سَبزی	سَبـ ـزی	آوِیزان	آ وِیـ ـزان

بَیرَق

زَمزمه با پدرش بازار رفت.

تِکهٔ سه‌رَنگی را دید که هرجا آویزان است.



زَمزمه از پدرش پرسید:

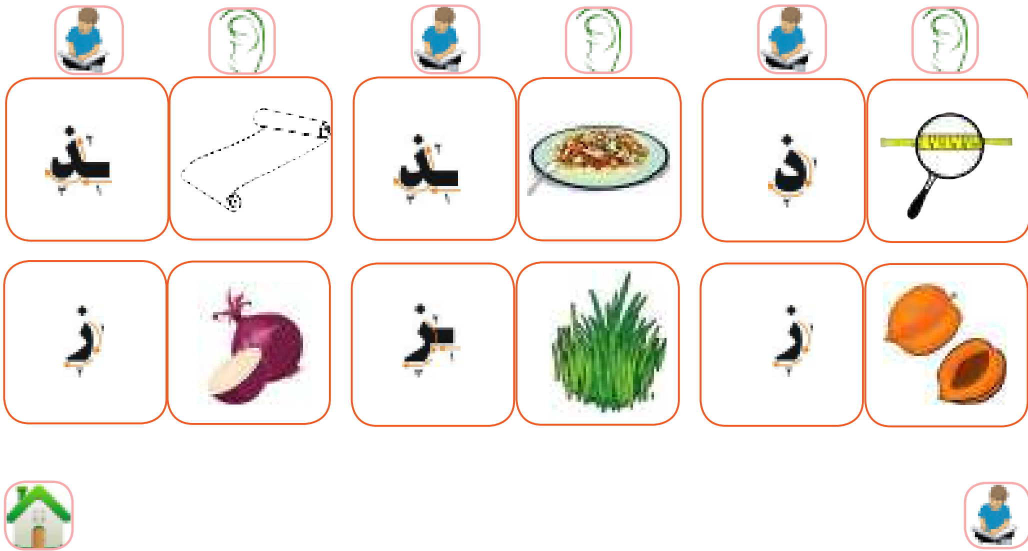
پدر جان! این تِکهٔ سِیاه، سُرخ

و سبز چه است؟

پدرش گفت: دُخترِ عزیزم!

این بَیرَقِ کِشوَرِ ما است. بَیرَقِ ما قَشَنگ است.






۱– نذیر گفت: چه ______ لذیذی! (خوش‌مَزه، سیب)

۲– سیب هم ______ است و هم مفید. (لذیذ، خوردن)

۳– زَمزمه با پدرش ______ رفت. (بازار، فَرش)

۴– این بَیرَقِ ______ ما است. (سَبز، کِشوَرِ)

بَیرَق







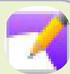


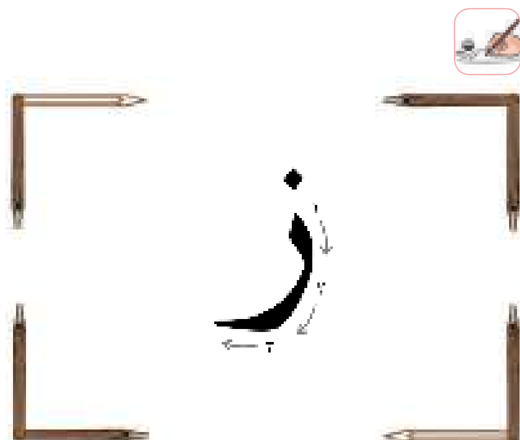

کِتاب	کِـ ـتـا ب	خَیاط	خَـ ـیاط
جاکَت	جا کَت	ضابِط	ضا بِط



بَیرَق













زَنـ ـبور	زَنبور
زَمـ ـز مه	زَمزمه

پـ ـیاز	پیاز
زُ حَل	زُحَل

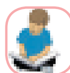
۱– زَمزمه سَبزی آوَرد.

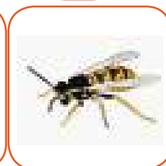
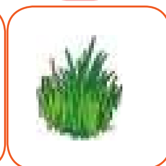
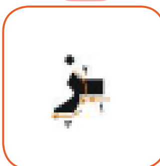
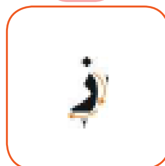
۲– خوردَنِ سَبزی فایده دارد.

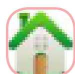




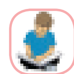


زَنبور	زَنـ ـبور	تَربوز	تَر بوز
سَبزی	سَبـ ـزی	آزاد	آ زاد



تَرَحُم بر حَیوان‌ها

روزی زاهده از مکتب می‌آمد. چند پِسرِ شوخ را دید.

آن‌ها سَگی را با سنگ می‌زدَند.

زاهده گفت: مَزَنید! گُناه دارد.

بچه‌های خوب، حیوان‌ها را

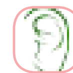
آزار نَمی‌دِهَند. این کار بَد است.

بچه‌ها از کار خود پَشیمان شدند.

گفتند: دیگر حیوان‌ها را آزار نَمی‌دِهیم.





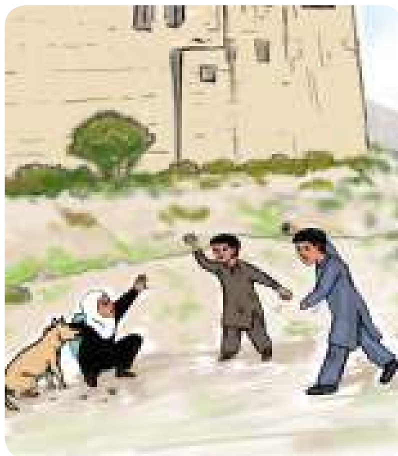
 

مَحـ ـفو ظ	مَحفوظ	لِـ ـحا ظ	لِحاظ
اَلـ ـفا ظ	اَلفاظ	حِـ ـفا ظ	حِفاظ

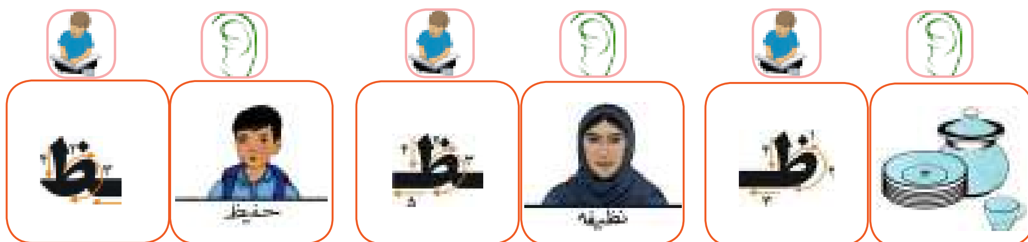
۱– مَحفوظ حافِظ قُرآن است.

۲– قُرآن اَلفاظِ شیرین دارد.

 تَرَحُم بر حیوان‌ها







ظَریفه	ظَ ـریـ ـفه	حَفیظ	حَ ـفیـ ـظ
نِظافَت	نِـ ـظا فَت	نَظِیفه	نَـ ـظِیـ ـفه



شاگِردِ خُوب

نَظیفه ظَریفه را نَمی‌گُذاشت درس بخواند.



مُعَلِّم داخلِ صِنف شد و گفت:

ظَریفه جان! چرا ناراحَت استی؟

ظَریفه گفت: نَظیفه آزارَم می‌دِهَد.

مُعَلِّم گفت: نَظیفه جان! نباید

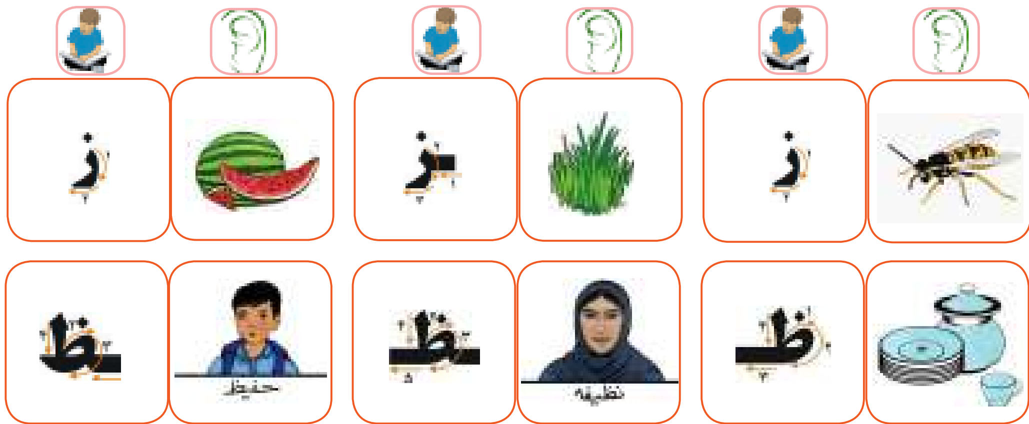
هم‌صنفی‌تان را آزار بِدِهید.

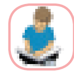
شاگِردِ خوب درس می‌خوانَد.

کسی را آزار نَمی‌دِهَد. به همه اِحترام می‌کُنَد.










۱- روزی زاهده از ـــــ می‌آمد. (شاگِرد، مکتب)

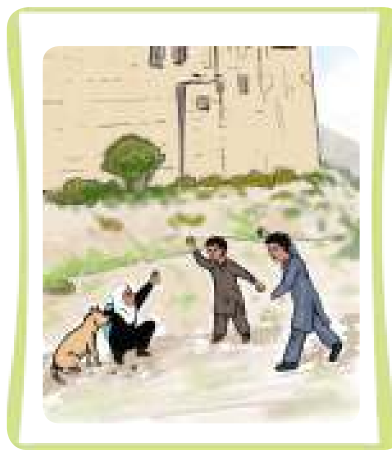
۲- بچه‌های خوب، ـــــ را آزار نمی‌دهند. (حیوان‌ها،گُلدان)

۳- نظیفه ـــــ را نَمی‌گُذاشت درس بِخوانَد. (گِریه، ظریفه)

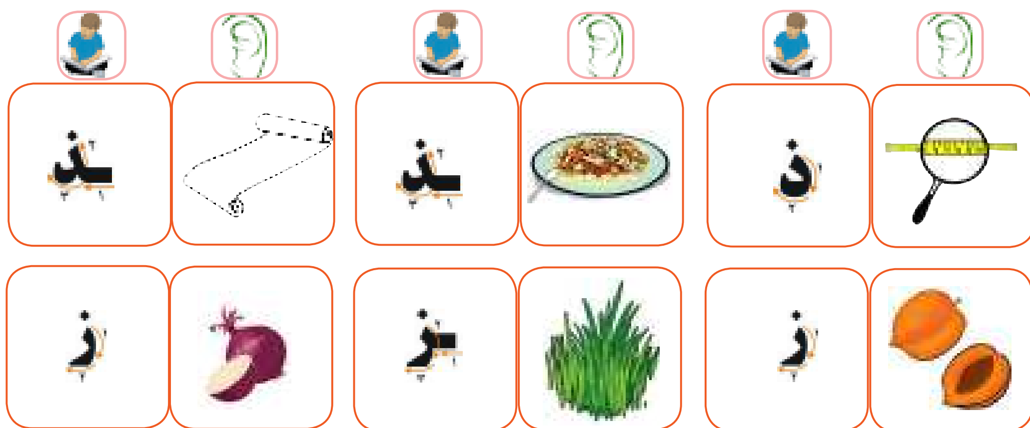
۴- نباید هم‌صنفی‌تان را ـــــ بِدهید. (است، آزار)

شاگِردِ خوب





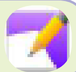






تر بوز	تَربوز	کا غذ	کاغذ
سَبـ ـزی	سَبزی	ذَ ره بین	ذَره‌بین







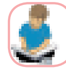
شاگِردِ خوب

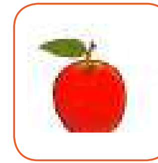




ط



گِیـ ـلاس	گِیلاس
داس	داس

ط‍ا ووس	طاووس
اِلـ ـیاس	اِلیاس

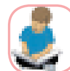
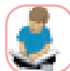
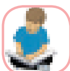
۱– اِلیاس سیب را خوش دارد.

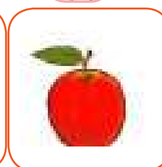
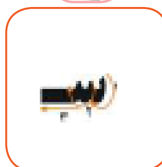
۲– او با سُهراب سِیب می‌خورَد.

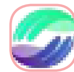




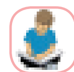


سَروَر	سَر وَر	مَگَس	مَـ گَس
مَسکَه	مَسـ کَه	نَسیمَه	نَـ سیـ مَه



کارگاه

سَرور در کارگاه، کار می‌کرد. او برای نَسیمه بوت آوَرد.

نَسیمه گفت: واه! چه بوتِ قشنگی!



پَدَرَش گفت: بلی دختَرَم!

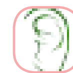
این بوت، ساختِ وطنِ ما است.

زیبا و با دَوام است.

نَسیمه گفت: تَشَکُر پدر جان!

بوت‌های وطنِ ما، بِهتَرین است.



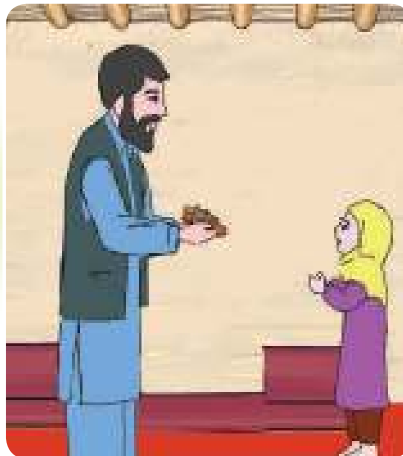
 

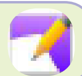
اِخـ ـلاص	اِخلاص	اَشـ ـخاص	اَشخاص
مَخ ـصوص	مَخصوص	خاص	خاص

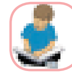
۱- بَصیره و صابِره با هم دوست استند.

۲- بصیره و صابره با هم اِخلاص دارَند.

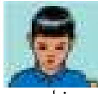
 کارگاه



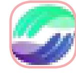
 

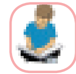
  



صابِره	صا بِـ ـره	مُخلِص	مُخـ ـلِص
بَصیره	بَـ ـصیـ ـره	ناصِر	نا صِر



مُعَلِّم

بَصیره ناراحَت بود. مُعَلِّم پُرسید: بَصیره‌جان! چرا ناراحَت استی؟

بَصیره گفت: ببخشید، فراموشم شد.

من نَتَوانِستم کارِ خانه‌گی‌ام را بِنویسَم.

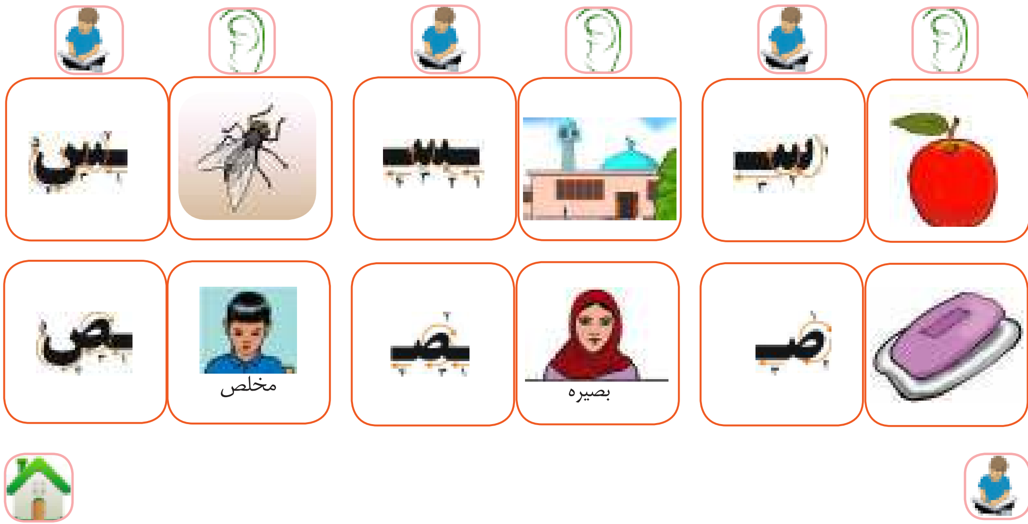
مُعَلِّم گفت: دُختَرَم! ناراحت نَباش.

تو همیشه کارِ خانه‌گی ات را دُرُست انجام می‌دهی.



مُشکِلی نیست. فَردا کارِ خانه‌گی خود را بیاور.






۱– سَرور در ____ کار می‌کرد. (کارگاه، مصروف)

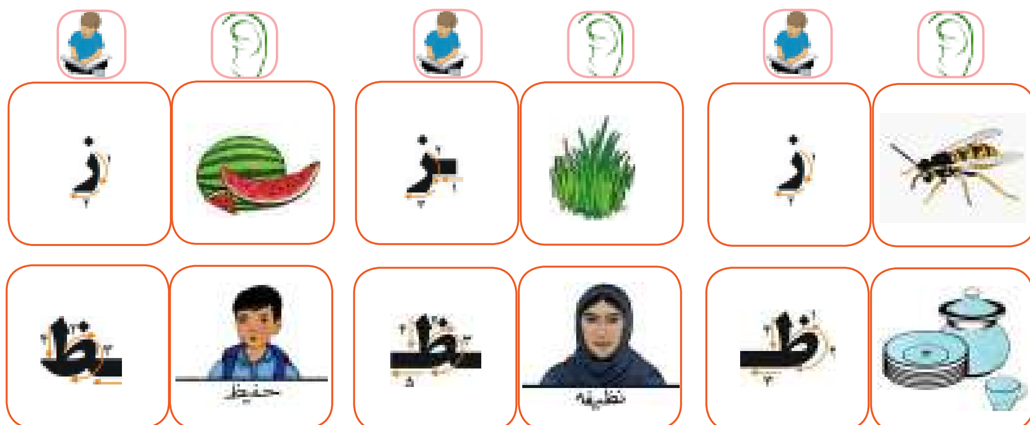
۲– بوت‌های وطنِ ما، ____ است. (استفاده، بِهتَرین)

۳– بَصیره ____ بود. (ناراحَت، آبِ پاک)

۴– فردا ____ خود را بِیاوَر. (خوشحال، کارِ خانه‌گی)

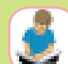
مُعَلِّم



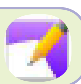


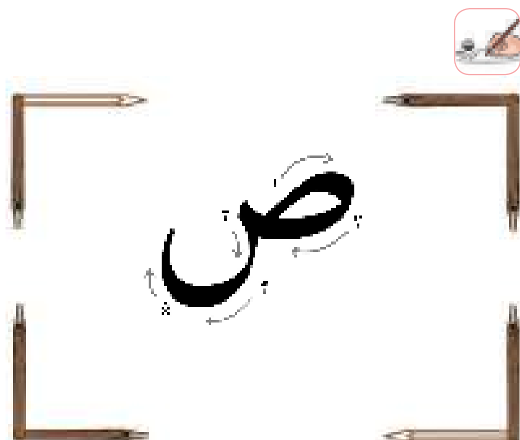

نَظیفه	نَـ ظیـ فه
زَنبور	زَنـ بور
سَبزه	سَبـ زه
حَفیظ	حَـ فیظ



مُعَلِّم





ر یاض	رِیاض	مَـ ـرَض	مَرَض
اَمـ ـراض	اَمراض	فَرض	فَرض

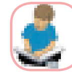
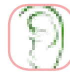
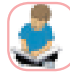
۱- فَیاض در حَوض آب‌بازی می‌کُنَد.

۲- آب‌بازی در حَوض‌های بُزُرگ خَطَر دارد.

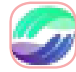




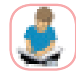


ضابِط	ضا بِط	مَریض	مَـ ـریض
فَضیله	فَـ ـضیـ ـله	اَفضَل	اَف ـضَل



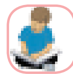
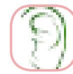
بَرف

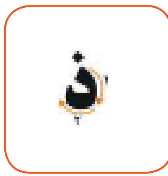
ضِیا و فَضیله آدمک بَرفی ساختند. آن‌ها این ترانه را خواندند:



بَـرفِ ریزد بَر زمین بَـرف پاک نـازنین
مِثلِ کَفتَـر از هـوا مِی‌نِشیند هر کُـجا
روی بام و روی دَشت روی سَطل و روی تَشت
هم صدا با یک‌دیگـر می‌کنیم این گفته سَر
بَـرفِ پاکِ نـازَنیـن خوش رَسیدی بَر زَمین



ذا کِـ ـره	ذاکِره	ذَ کی	ذَکی
ذا کِر	ذاکِر	ذَ ره بین	ذَره‌بین

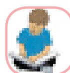
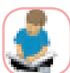
۱– ذاکِره و ذَکیه شاگردانِ خوب اَستَند.

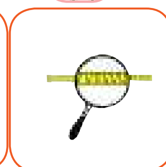
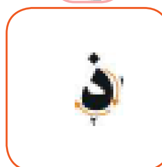
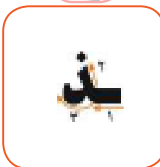
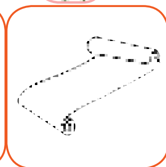
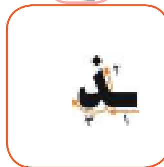
۲– ذاکِره با ذَکی دَرس می‌خواند.

 بَرف



ذاکِر	ذا کِر	لَذیذ	لَـ ـذیذ
نَذیر	نَـ ـذیر	غَذا	غَـ ـذا



رُخصَتی

مکتب‌ها رُخصَت بود. نَذیره کاغَذی را روی دِیوار نَصب کَرد.



ذَکی گفت: چه نِوِشتی؟

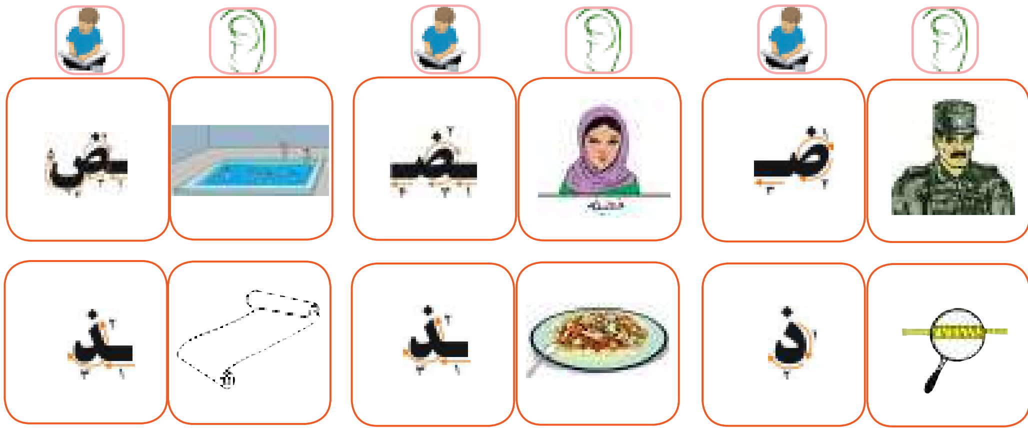
نَذیره گفت: تَقسیم‌اَوقات نَوِشتَم.

ذَکی گفت: در رُخصَتی بایَد تَفریح کُنیم.

نَذیره گفت: دَر رُخصَتی هم درس بخوانیم و هم تفریح کنیم.

ذَکی گفت: راست می‌گویی.



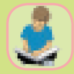



۱– ضیا ـــــ کرد. (صدا، پِنسِل)

۲– بَرفِ پاکِ نازنین ـــــ رسیدی بر زمین. (چاینَک، خوش)

۳– نذیره ـــــ را روی دیوار نَصب کَرد. (کاغَذی، بیشتَر)

۴– در رُخصَتی باید ـــــ داشتَه باشیم. (دیوار، تَقسیم‌اَوقات)

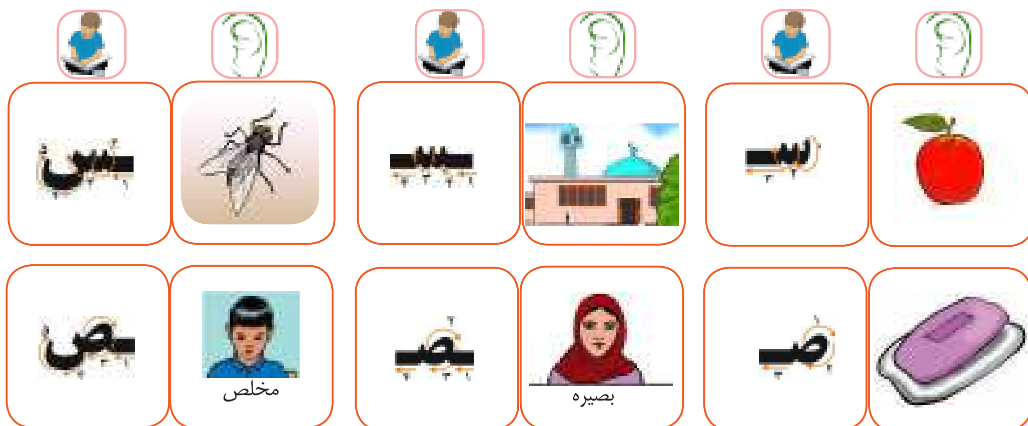


رُخصَتی





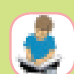





مَسکه	مَسـ ـکه	صابِره	صا بِـ ـره
سَروَر	سَر وَر	مُخلِص	مُخـ ـلِـص





رُخصَتی

